

آزادی زن

تألیف: محمد قطب

مترجم: خداداد مطاعی پور

آزادی زن

تألیف:

محمد قطب

مترجم:

خداداد مطاعی پور

سرشناسه	:	قطب، محمد Qutb, Muhammad
عنوان قراردادی	:	قضیة تحریر المراة .فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	آزادی زن/ تالیف محمد قطب ؛ ترجمه خداداد مطاعی‌پور.
مشخصات نشر	:	سنندج: آراس، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	:	۱۲۰ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۶۸۴۰-۸۷-۱
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	زنان — وضع اجتماعی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
شناسه افزوده	:	مطاعی‌پور، خداد، ۱۳۵۶ -، مترجم
رده بندی کنگره	:	BP۲۳۰/۱۷۲/ق۵۶ق۶۰۴۱ ۱۳۹۳
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۴۸۳۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۴۹۹۵۴۴

انتشارات آراس

آزادی زن
مؤلف: محمد قطب
مترجم: خداداد مطاعی پور
ناشر: آراس
طراح جلد: شعیب مکتب‌داری
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۴
تیراژ: ۲۰۰۰
قیمت: ۴۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۴۰-۸۷-۱

مرکز پخش:
سنندج پاساژ عزتی انتشارات آراس
تلفن: ۰۸۷-۳۳۱۲۸۳۴۱
ایمیل: arasbooks۷۳@gmail.com
وبلاگ: arasku.blogfa.com

قَالَ تَعَالَىٰ: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ
ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ ﴾ النور: ١٩

«بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند زنا و فاحشه در میان مؤمنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی دارند، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

مقدمه‌ی مترجم:

کتابی که پیش‌روی دارید در مورد یکی از مســائل بســیار مهم نگاشته شده که از سال‌ها پیش جهان اسلام را درنوردیده و بحث و جدل بسـیاری را برانگیخته است و آن، بحث آزادی زن می‌باشد که تمام دشــمنان اسلام در بکارگیری این ابزار کارآمد برای دورنمودن امت اسلامی از اوامر و ارکان دین او دست به دست هم داده‌اند و به یقین هم به خاطر عقب‌ماندگی عقیدتی مســـلمانان از حقیقت دین اسـلام، به موفقیت‌های بی‌شماری در این زمینه دست یافته‌اند؛ زیرا آنان به خوبی درک نموده‌اند که اگر زنان مســـلمان فاســـد گردند مبارزه با اســلام دیگر برایشان چندان سخت و پُرهزینه نخواهد بود به این دلیل بر روی این مسئله تمرکز بسیاری نموده‌اند و تمام ابزار و امکانات خود را برای انحراف و فسـاد هرچه بیشـتر زن مسـلمان بسیج کرده‌اند.

زیرا دشمنان به اهمیت نقش زنان در پرورش نسل‌های مؤمن به خداوند ﷻ و مقید به دین اســلام در طول تاریخ چند صــدســاله و درخشـــان امــت پی‌برده‌انـد و درنتیجه به دنبال فاســـد کردن زنان مســلمان که پتانسـیل قدرت بهترین امت به حسـاب می‌آیند بوده و به‌منظور دستیابی به این هدف از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند.

یکی از بارزترین ویژگی‌های مسـلمان دلسـوزی اوست، بنابراین هر مســـلمان متدین و دلســـوزی با دیدن جامعه‌ی خود که دارد به سمت منجلاب فساد و بی بند وباری گام بر می‌دارد ناراحت شده و

وظیفه‌ی خویش می‌داند تا در راستای بیان حقیقت برای قشر مسلمانِ جامعه‌ی خود گامی برداشته و سهمی در روشن نمودن آنان ایفا نماید.

در حقیقت این کتاب یکی از فصل‌های کتاب "واقعنا المعاصر" تألیف اندیشمند مشهور جهان اسلام محمد قطب می‌باشد، اما چنان با دقت به بررسی این موضوع مهم پرداخته که ناشران آن را بخاطر اهمیت فراوانش به صورت کتابی جداگانه به چاپ رسانده‌اند.

کتاب حاضر به بررسی روند گام‌به‌گام سرایت این مسئله به جهان اسلام و نقش دست‌های پشت پرده و عوامل داخلی می‌پردازد به طوری که انسان مسلمان را با واقعیت این قضیه به خوبی آشنا می‌کند. به همین دلیل و با توجه به رشد این قضیه در پیرامون خود این کتاب را که تلاشی بسیار مفید از سوی این نویسنده‌ی توانای اسلامی است تقدیم تمامی فارسی‌زبانان می‌نماییم زیرا هرکسی با خواندن آن از محیط روند ماجرای کتاب بیرون آمده و چنین می‌پندارد که این اتفاقات در جامعه‌ی خود او در حال جریان است. و در آخر از خداوندﷻ خواستاریم که زنان مسلمان را با حقیقت دین پاک خود آشنا نموده و آنان را پاک‌دامن قرار دهد. آمین

خداداد مطاعی پور

سرپل ذهاب زمستان ۱۳۹۲

مقدمه ناشر عربی کتاب:

اَلحمدُ لله وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی رَسوُلِ الله، وَ بَعد:

سؤالی که در آزادی زن مطرح می‌شود این است که آیا زن در جامعه‌ی ما مسئله‌ای دارد؟ و چرا این همه جنجال و سروصدا پیرامون زن وجود دارد؟ آیا هویت زن تا حدی تباه گشته که سؤال‌هایی کلی همانند ای زن هویت تو کجاست؟ و آیا زن مظلوم است تا بر ضد مرد اقامه‌ی دعوا کند؟ مطرح شود؟

وضعیت و مسئولیت زن در جامعه قضیه‌ای روشن در دین خداست، لذا دلیل قوانین و تشریعات خاصی برای بنای خانه و جامعه‌ی مسلمان و برای روابط بین مرد و زن به‌صورت مشخص و واضح آمده است، بلکه اصلی که مبدأ جنس نر و ماده در هستی بر آن بنا شده چیزیست که اصل دین است و آن، روشنی هویت زن و مسئولیت او در زندگی است.

هر یک از مرد و زن دارای وظیفه‌ای خاص به خود بوده که دیگری نمی‌تواند به‌صورت مطلوب آن را به انجام رساند:

زن در خانه مشغول است و به این دلیل، اصل ماندن او در خانه است تا به ادای رسالت خود بپردازد مگر این‌که به خاطر نیازی باشد که او را از اصل «خانه» خارج می‌نماید. و مرد عهده‌دار امور خارج از خانه است و هرگاه مسئولیت آن دو درهم آمیزد و مختلط

گردد آشفتگی به بار می‌آورد، به حدی که جامعه و سپس تمام زندگی خانواده را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.

بعد از این باید گفت اگر قضایای مطرح شده‌ی زن به دلایلی اسباب برانگیختن آن را در جوامعی مشخص تفسیر می‌نماید، می‌گوییم آن‌ها را تفسیر می‌کند ولی توجیه نمی‌نماید، اما ما هیچ توجیه و حتی هیچ تفسیری برای طرح این قضایا و برانگیختن آن در جامعه‌ی خود نمی‌یابیم، جامعه‌ای که ارزش‌های ضابطه‌مند اسلام درخصوص وضعیت زن در جامعه، بر آن حاکم است.

به این دلیل هشدار ما متوجه تمامی افراد غیور در جامعه‌ی خود در برابر این‌چنین دعوت‌هایی است که خواهان خارج کردن زن از خانه و مسئولیت و رسالت و طبیعت اویند و اگر -خدای نکرده- این اتفاق بیفتد باید منتظر نابودی تمام جامعه باشیم.

وضعیت زن در جامعه‌ی ما آن چیزی نیست که زن غربی چه دختر و یا همسر یا یک مادر غربی، آرزوی آن را داشته باشند.

و با دیدی عینی به وضعیت زن در غرب در می‌یابیم او دختریست که توسط انسان‌های گرگ‌صفت دست به دست می‌شود.

یا همسری رنج‌کش است که به خانه نمی‌آید مگر در آن حال که خسته و کوفته است فقط بدین خاطر که با مرد حتی در پرداخت قسط ماشین مشارکت نماید، چون در غیر این صورت هیچ ارزشی ندارد.

یا مادریســـت که آخرِ ســـر، فرزندانش او را در یکی از خانه‌های سالمندان رها می‌کنند.

با دیدی منصـــفانه به وضـــعیت زن مســـلمان در جامعه‌ی خود می‌گوییم که او همانند دختری تحت‌حمایت اســت که مرد به عنوان بخشی از زندگی خود از او مراقبت می‌نماید.

یا این‌که او همسری تحت‌حمایت و سرپرستی مرد است هرچند که زن مال و اموال زیادی داشته باشد.

بلکه فاصـله‌ی زیاد در آن حال آشکار می‌شود که او یک مادر یا مادربزرگ باشـــد که در این صـــورت در وجود فرزندان و نوه‌های خود تبدیل به یک ملکه می‌شود.

زن در غرب واقعاً مظلوم و بی‌ارزش بوده و شـایســته اســت که برای او قضـــیه‌ای پیش کشـــیده شـــود که با آن از مردی که او را سرکیسه می‌نماید اقامه‌ی دعوا کند، و این به خاطر انصاف با اوست.

پس شـــتاب نکنید ای دعوتگران «غربی‌گرایی»!! و ای طرفداران هویت زن!! و به انصاف و عینیت و ارزش‌ها پایبند باشید!!

ای دعوتگران اصـــلاح و ای غیرتمندان: ﴿اتقوا فتنةً لا تصـــیبنّ الذین ظلموا منکم خاصـةً﴾ «خویشـتن را از بلا و مصـیبتی به دور دارید که تنها دامنگیر کسـانی نمی‌گردد که سـتم می‌کنند (بلکه اگر جلو ستمکاران گرفته نشود، تر و خشک به گناه آنان می‌سوزد)»، و گفته‌ی پیامبرﷺ را به یاد آورید که می‌فرمایند: "... اتقوا الدنیا واتقوا

النســاء فإن أول فتنة بنی إسرائيل كانت فی النساء"[1]. «از دنیا و زنان برحذر باشــید زیرا اولین فتنه‌ی بنی اسرائیل در زنان بود». و نیز این حـدیث که می‌فرماید: "ما ترکت بعدی فتنة أضــرّ علی الرجال من النســاء"[2] «بعد از خود برای مردان فتنه‌ای زیان بارتر از زنان به جا نگذاشــته‌ام». و دیگر هشــدارهایی که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. (بلکه منبعی وحیانی دارد).

به عنوان جزئی از مشــارکت در برحذر داشــتن و هشــدار به جامعه‌ی خود از خطری که دعوتِ به اصــطلاح «آزادی زن» امت‌ها را مبتلا نموده و از ترس این‌که ما را نیز مبتلا نماید، بعد از اجازه‌ی مؤلف و ناشر اقدام به جدا نمودن یکی از فصل‌های کتاب ارزشمند «واقعنا المعاصر» یعنی مسئله‌ی آزادی زن نمودیم..

زیرا این فصــل به صورتی آگاهانه از مراحل خارج نمودن زن از خـانه‌ی خود و درنهایت فاســد کردنش در آن‌چه که ســکولارها «آزادی زن» می‌نامند ســخن می‌گوید که در جامعه‌ی مصــری اتفاق می‌افتد.

به این دلیل ما معتقدیم که تجربه‌ی جامعه‌ی مصــری بلایی بوده که دامن‌گیر جوامع دیگر هم شــده است، بنابراین اعتقاد داریم که از وظایف ما روشن نمودن و بیان این امر است تا این‌که دیگران هم به این تجربه‌ی بد گرفتار نیایند.

---

۱. صحیح مسلم
۲. صحیح بخاری

این کتابیست که امیدواریم کتاب‌های دیگری در این میدان و بلکه در میدان‌های دیگر با آن همراه شود و این امر بخاطر روشن نمودن جوانبی از محورهای تهاجم سکولاریسم بر ضد دین و ارزش‌های امت اسلام است.

مقدمه‌ی ناشر

آزادی زن

«قهرمان» این داستان قاسم امین است...

جوانی کـه در خـانواده‌ای ترکی مصـــری رشـــد نمود .. یعنی خانواده‌ای سنتی و هوشی غیرعادی داشت. در بیست سالگی مدرک لیسانس حقوق فرانسه را از قاهره به دست آورد درحالی‌که در زمان او یک شـــخص‌عادی در ســن بیســت وپنج ســالگی مدرک ابتدایی می‌گرفت!

بـه همین دلیل کســـانی که در جســـتجوی نخبه‌های کمیاب و نابغه‌های بی‌نظیر بودند تا آن‌ها را فاســد نمایند و به دنبالش امت را به فســاد بکشـانند! با او ملاقات نموده و او را برای امری مشـخص رهسپار فرانسه کردند.

قبل از رفتنش به فرانســه از نامه‌ی یک «مســتشــرق» شرق‌شناس اطلاع پیـدا کرد کـه اســـلام را به تحقیر نمودن زن و به رســـمیت نشـــناختن موجودیت انســـانی او متهم می‌نمود. و – چنان‌که در خاطراتش توصـــیف می‌نماید– خونش به جوش می‌آید و تصـــمیم می‌گیرد که پاســخ این مســتشرق را بدهد و تهمت‌ها و بهتان‌های او برضد اسلام را محکوم نماید.

اما هنگامی‌که برگشت دیگر آن شخص سابق نبود!

سفر او به فرانسه در این سن کم تأثیر بسزایی در تمام وجود او گذاشته و بدین‌ترتیب با اندیشه و فکری جدید و عقلی جدید و شخصیتی جدید به مصر بازگشت.

برگشت که به «آموزش و آزادی زن» بر همان شیوه و منهجی دعوت کند که مبلغان مسیحی آن را وضع نموده‌اند، مبلغانی که برای نابودی اسلام برنامه‌ریزی می‌کردند!

در خاطرات خود می‌گوید در آن‌جا با دختری فرانسوی دیدار نمود که دوست «صمیمی» او شد! و بین وی و آن دختر ارتباط عاطفی عمیق اما «پاک» شکل گرفت و آن دختر او را به منازل خانواده‌های فرانسوی و کلوپ‌ها و تالارها همراهی می‌کرد و آن اماکن به روی وی گشوده می‌شده و در آن‌جا مورد استقبال قرار می‌گرفت.[1]

فرقی نمی‌کند چه او بوده که با آن دختر ملاقات داشته یا که آن دختر به‌عمد سر راه او قرار می‌گرفته تا با وی ملاقات نماید، زیرا این دختر با عقل او بازی کرده آن‌گونه که با قلبش بازی کرده است و جریان زندگی‌اش را تغییر داده و او را مناسب بازی در نقش مطلوب قرار داده است، نقشی که کنفرانس‌های تبشیری مسیحی مقرر کرده بودند که حتماً باید برای نابودی اسلام به‌کار گرفته شود!

ما تمایل داریم سخن او را که رابطه‌ی بین وی و آن دختر «پاک» بوده است، راست بدانیم، طبیعتاً نه به مفهوم اسلامی از پاکی، بلکه

---

[1] . مراجعه شود به (خاطرات قاسم أمین).

به معنای نرسیدن این رابطه به حد زنا و فاحشه. چون که این ارتباط –به این صـورت– از رابطه‌ی مبتذلی که به زنا می‌انجامد برای تغییر افکارش تواناتر اسـت؛ زیرا آن دختر در آن هنگام، « انجام زنا» در حس او یک فاحشـه می‌شـود که نه شـایسـته‌ی احترام اسـت و نه شایسته‌ی این‌که منبع «الهام» باشد!

حـال چـه آن دختر بـه خوبی نقش بازی کرده تا رابطه‌ی آن دو «روحی» و «فکری» بماند تا بتواند بر او تأثیر بگذارد یا این‌که تربیت سـنتی او در خانواده‌ای از اصـیل ترکی بوده که این رابطه را در این حدی که پاک توصیف می‌نماید نگه داشته است، هرچه بود نتیجه‌ی نهایی، دگرگونی کامل تمام وجود او را به‌همراه داشت.

تلاش می‌کنیم که چگونگی این روند تغییر را به تصویر بکشیم؟

او جوانیست نابغه، بله، اما از کشوری اشغال شده آمده است که یکی از کشورهای اروپایی آن را اشغال کرده است و او به اروپا آمده است .. همان اروپایی که ملت او با حالت خودباختگی رباینده‌ای از آن سـخن می‌گویند و در حس آن‌ها چنان عظیم جلوه می‌نماید که شـرق در مقابل آن ناچیز و کم‌ارزش به نظر می‌رسـد. پس در این هنگام می‌توانیم توقع داشـته باشـیم که او در حالی به اروپا آمده که در لاک خویش فرو رفته و احسـاس کمبود و حقارت می‌نموده و می‌ترسـیده که در سـرزمین بزرگان، پسـت و حقیر شـود، زیرا او حقیریسـت که از سـرزمین حقیران آمده اسـت و نهایتِ آرزوی قلبی‌اش اینسـت که در این سـرزمین غربی که تقریباً در خیال هم نمی‌گنجد به آرامش روانی و فکری دست یابد!

در آن حال -که او گوشه‌گیر بوده و دلهره داشته- به یک‌باره این دختر بر سر راه او ظاهر می‌شود و قبل از هر چیزی با ترس و وحشت او همراه شده و گوشه‌گیری و دلهره‌اش را فرو می‌نشاند و پریشانی اعصاب وی را دور می‌نماید و این‌گونه می‌شود که او در غربت احساس آرامش می‌کند.

سپس این دختر -آن‌چنان که در خاطراتش آمده است- به ردوبدل کردن عاطفه با وی می‌پردازد که جدای از آرامش، احساس خوشبختی هم به وی دست می‌دهد و اعتماد به نفسش زیاد می‌شود و دیگر احساس غربت روحی و درونی نمی‌نماید، اگرچه نسبت به جامعه‌ای که هنوز با آن روبرو نشده احساس غربتش باقی مانده است.

بعد این دختر همراه او گام دیگری بر می‌دارد -دختر او را به پیش می‌برد- و او را به سوی خانواده‌های فرانسوی همراهی می‌کند و این خانواده‌ها درِ خانه‌های خود را به روی او می‌گشایند و از وی استقبال می‌کنند و در کلوپ‌ها و تالارها نیز چنین اتفاقی می‌افتد. و اینجاست که احساس غربتش کاملاً از بین می‌رود، حال فرقی ندارد چه نسبت به احساسات خاص او یا نسبت به جامعه‌ی بیگانه، در نتیجه او در جامعه‌ی جدید با اعتماد به نفس و با گام‌هایی استوار به حرکت در می‌آید.

اکنون امور در درون او چگونه می‌باشد؟!

چگونه به رابطه‌ی خود و این دختر می‌نگرد؟!

چگونه به رسم و رسومات و سنت‌هایی می‌نگرد که از طریق آن‌ها دختر کاملاً تغییر کرده است؟!

رابطه‌ای «پاک» - یعنی به زنا نرسیده است - که از طریق این رابطه وجود وی رشد زیادی نموده و از گوشه‌گیری و تنهایی خود بیرون آمده و با رشد فرهنگی، دیدِ باز و نشاط و سرزندگی، مثبت گرایی و کارآمدی را به دست آورده است.

راستی عیب این سنت‌ها چیست؟ و چه مانعی دارد که سنت‌هایمان بر این شکل «پاک» باشد؟!

بدون شک -هر قدر هم که حسن ظن داشته باشیم- مجموعه‌ای از مغالطه‌ها در این «منطق» وجود دارد به شرح زیر:

مغالطه‌ی اول: ادعای او به «پاکی» این رابطه می‌باشد به حساب این‌که زنای آشکار در آن نیست. حتی اگر آن را باور کنیم -با این‌که همانطور که گفتیم متمایل به باور آن هستیم- پس این رابطه در میزان و معیار اسلامی که مسلمان با آن تمامی امور زندگی خود را می‌سنجد پاک نیست، زیرا این رابطه به خودی خود دارای خلوت‌کردن حرام است چه به زنا بیانجامد یا نه. و این رابطه برای حکمتی روشن در دین خداوندﷻ حرام است. چونکه درنهایت - **حتماً**- به زنا می‌انجامد اگرچه در بار اول -و حتی در نسل اول- انجام نگیرد زیرا حقیقت اینست که هیچ دفعه‌ای نبوده که بشریت برای خود این خلوت را جایز دانسته باشد مگر این‌که در نهایت امر، به زنا و فاحشه انجامیده است و هیچ امتی در تاریخ از این امر مستثنی نبوده است!

مغالطه‌ی دوم: بی‌اطلاعی یا تظاهر به نادانی او از تأثیرات این چنین رابطه‌ای، در واقعیت عملی جامعه‌ی فرانسه است، درحالی‌که به یقین و بدون شک می‌دانست که این جامعه در انواع روابط «ناپاک» موج می‌زند و بدون مانعی اجازه‌ی آن داده می‌شود. پس این امر بر کسانی که در این جامعه زندگی می‌کنند پنهان نیست، چه اهل فرانسه یا چه کسانی که به انجام می‌روند. حتی اگر او را تصدیق نماییم که رابطه‌اش ویژه بوده و به چیزی که این چنین روابطی در آن جامعه پدید آورده منجر نشده است – یا به خاطر شرایط خاصی که در درون او یا دختر مانع این کار گشته است– اما این نمی‌تواند دلیلی برای جایز دانستن این روابط یا دعوت به مثل آن باشد درحالی‌که او شخصاً نتایج واقعی چنین روابطی را آن هنگام که جامعه جایزش می‌نماید به چشم خود مشاهده می‌کند.

مغالطه‌ی سوم: گمان و ادعای او در مورد کتاب نخست خود «آزادی زن» است، بر این اساس که این آزادی نتیجه‌ای جز خیر در برندارد و روابط کثیف و ناپاکی را که در جامعه‌ی فرانسه به چشم خود دیده به وجود نمی‌آورد، بلکه باعث تقویت پیوندهای جامعه و پیوستن آن به گره‌ای استوار خواهد شد![1]

هرچه که بود «قاسم امین» در حالی از فرانسه برگشت که به آزادی زن و به بی‌حجابی و برداشتن حجاب دعوت می‌کرد!

عین همان دعوتی که «رفاعه طهطاوی» در گذشته به هنگام بازگشت خود از فرانسه به آن دعوت نمود. اما با تفاوتی اساسی،

---

[1] . او در کتاب دوم خود "زن نوین" آن‌چنان که خواهد آمد از این مغالطه دست کشید.

البتـه نـه در خود دعوت بلکـه در دعوتگران! درحقیقت بیش از نیم قرن تهاجم فرهنگی مداوم، تأثیر خود را در نفوس مردم گذاشته بود پس دعوت «قاسم امین» همانند دعوت «رفاعه طهطاوی» با اعتراض شـدیدی روبرو نشد و در نطفه نیز خفه نشد آن‌چنان که قبلاً بر سر دعوت دیگر آمد!

با این وجود کار آسان نبود. کتاب «آزادی زن» مخالفت شدیدی را برانگیخت به طوری که «قاسـم امین» را وادار نمود از ترس یا از روی ناامیدی گوشـه نشـینی اختیار کند و تصـمیم بگیرد از این موضـوع دسـت بردارد. اما سـعد زغلول[1] او را تشویق کرده و به او گفت: به راه خود ادامه بده و من از تو حمایت خواهم کرد!

در این هنگام تصـمیم گرفت که برگردد و کاملاً نقاب از چهره بردارد! پس اگر در کتاب نخست از اسلام ایراد گرفت و گفت که او برای زن مسلمان خواهان حقوقی می‌باشد که اسلام به زن داده و از ابتدایی‌ترین مقدمه‌ی آن حقوق، حق آموزش اسـت، در کتاب دوم خود یعنی «زن نوین» اسلام را کنار گذاشته و دیگر آن را ذکر نکرد. بلکه اعلام می‌کند که زن مصری می‌بایست همانند خواهر فرانسوی خود عمل کند تا پیشـرفت نموده و آزاد گردد و به موازات آن تمام جامعه پیشـرفت نماید و آزاد شـود! و این چنین دیوار تمایز زن مسـلمان فرو ریخت و او با زن مشـرک، دو خواهر یکسان و بدون تفاوت شدند!

[1] . درباره‌ی سخن از نقش سعد زغلول در حیات جدید مصر بنگر به کتاب "واقعنا المعاصر" ص ۳۱۱.

بلکه کار به جایی رسید که او به همان راهی دعوت کند که قبلاً زن غربی در آن گام نهاده بود، هرچند این امر به عبور از تمام دوره‌هایی می‌انجامید که زنان غربی آن را پیموده بودند یا داشتند می‌پیمودند. درحالی‌که از میان این دوره‌ها بی بندوباری و فساد و فروپاشی اخلاقی موجود بود که «قاسم امین» -بدون شک- از آن خبر داشت! او می‌گوید:

«... و در پیمودن این راهی که ملت‌های غربی در آن از ما پیشی گرفتند مانعی نمی‌بینیم زیرا مشاهده می‌نماییم که غربی‌ها روزبه‌روز پیشرفت‌شان در تمدن آشکار می‌شود».

«به طور کلی ما هراسی نداریم از این‌که بگوییم باید به زنان بعد از تقویت عقل‌هایشان به‌وسیله‌ی تربیت، حق آزادی اندیشه و کار داده شود حتی اگر قرار باشد تمام دوره‌هایی را تجربه نمایند که زنان غربی پیموده بودند و یا دارند می‌پیمایند».[1]

و آخرین چیزی که در شب وفات خود گفت درحالی‌که -با فرانسوی- مجموعه‌ای از دانشجویان دختر و پسری را که از رومانی برای دیدار مصر آمده بودند مخاطب قرار داد این بود:

«... به این هیئت اعزامی خوش‌آمد می‌گویم و به خاطر دیدار انجمن مدارس عالی از آن تشکر می‌نمایم. به‌ویژه به این دخترانی خوش‌آمد می‌گویم که مشکلات سفر را تحمل کرده و به خاطر عشق به افزایش دانش و علوم از غرب به شرق آمده‌اند. با قلبی به

---

۱. از مجله‌ی الهلال در بیستمین سالگرد وفات قاسم امین، شماره‌ی اول یونیه سال ۱۹۲۸ میلادی ص ۹۴۹.

آن‌ها خوش‌آمد می‌گویم که سرشار از شادیست تا آنجا که نصیب و بهره‌ی آنان از توجه به تربیت‌شان را کمتر از بهره‌ی دوستان پسر آن‌ها نمی‌بینم. درحالی به آن‌ها خوش‌آمد می‌گویم که اشتیاق عظیمی برای مشاهده‌ی آن روزی دارم که در آن بهره‌ی دختران مسلمان مصری را همچون بهره‌ی این دخترانی ببینم که بخاطر تربیت و آموزش مسافرت کرده‌اند. آن روزی که در آن دختران مسلمان را مشاهده می‌کنی که در کنار پسران مصری در اجتماعی ادبی همانند امروز نشسته‌اند. و آنان با ما در لذت ادبیات و علومی سهیم می‌شوند که فعلاً از آن محروم هستند. پس امید است که آرزوها برآورده شده و دختران مصری ترقی نمایند تا بوسیله‌ی آنان ملت مصر به ترقی و پیشرفت دست یابد».[1]

اکنون که زن صاحب قضیه است باید این قضیه را به حرکت درآورد.

این قضیه را گروهی از زنان و در رأس آن‌ها «هدی شعراوی» و گروهی از مردان «مدافع» حقوق زن بر عهده گرفتند. و نخستین حقی که زنان خواستار آن شدند بی‌حجابی بود! بنابراین قضیه‌ای که جدال برانگیز می‌گردد قضیه‌ی بی‌حجابی و حجاب است؟!

این قضیه از کجا آب می‌خورد؟!

هنگامی‌که جنبش زنان در اروپا قیام کرد زن عملاً قضیه‌ای داشت! قضیه‌ی برابری در دستمزد با مردی که همراه او در همان

---

[1] . الهلال اول ماه یونیه سال ۱۹۲۸ م ص ۹۴۹.

کارخانه و همان ساعات کاری مشغول کار بود درحالی‌که زن نصف دستمزد مرد را دریافت می‌نمود.[۱]

زمانی که این قضیه در اروپا گسترش یافت و میدان‌های آن – خود به‌خودی یا با برنامه‌ریزی شیاطین[۲]– متعدد گشت، محور نخست آن مسئله‌ی برابری کامل با مرد در دستمزد بود، که دستمزد مرجع تمام حقوقی بود که زن خواستارش بود، یا این‌که کسانی برایش خواستار حقی جدید بودند تا این‌که آخرِ سر قضیه شد برابری کامل با مرد در همه چیز، و از بین این همه چیز، «حق فساد» بود که مرد به آن رسیده بود –یا او را به آن رسانیده بودند– بنابراین حق فساد تحت عنوان «حق زن در اختیار شریک زندگی خود» در ابتدای امر، سپس تحت عنوان «حق زن در ابراز احساسات» و درنهایت «حق زن در این‌که خودش را به هرکس که بخواهد تقدیم کند» به این قضیه اضافه شد!!

اما در مصر –یا جهان اسلام– زن مسئله‌ی خاصی نداشت! بلکه قضیه‌ی حقیقی، انحراف این جامعه از حقیقت اسلام بود، از آن‌چه آن را «عقب‌ماندگی عقیدتی» می‌نامیم و عقب‌ماندگی در تمامی زمینه‌های زندگی که از این عقب‌ماندگی عقیدتی ناشی شده است. و تحقیر و اهانت زن و قرار ندادن وی در جایگاه مناسب انسانی‌اش، تنها یکی از زمینه‌هایی است که عقب‌ماندگی از صورت حقیقی

---

۱. از این مسئله و دوران پس از آن در اروپا در فصل "دور الیهود فی إفساد اروبا" در کتاب "مذاهب فکریه معاصرة" سخن گفته‌ام.

۲. در واقع خود به خودی نبود، اگرچه چنین به نظر برسد.

اسلام به‌وجود آورده است. و درمان آن -همچون درمان دیگر حالت‌ها- تنها بازگشت به این صورت حقیقی و دست‌کشیدن از این عقب‌ماندگی ننگین است.

درواقع «قضیه» این است و این «قضیه‌ی زن» و «قضیه‌ی مرد» نیست، بلکه قضیه‌ی تمام امت اسلام است، با تمام مردان و زنان و کودکان و حاکمان و علماء و هر فردی که در آن است. و اختصاص این قضیه به این‌که «قضیه‌ی زن» است صرف‌نظر از نادیده‌گرفتن دیدگاه دقیق «علمی»، این قضیه را حل نمی‌کند زیرا ظاهر بیماری را تسکین می‌دهد اما اصل بیماری را باقی می‌گذارد و برای درمان آن هم تلاش می‌کند بنابراین این درمان نمی‌تواند موفقت‌آمیز باشد زیرا از یک طرف اسباب حقیقی را نادیده گرفته و از طرف دیگر نیازمند بررسی همه‌جانبه می‌باشد.

اما آیا در ذهن کسی هست که این قضیه را به‌صورت جدی و مخلصانه و بسیار دقیق مورد بررسی قرار دهد تا اسباب حقیقی را بشناسد و به درمان آن بپردازد؟!

یا آیا از کسانی که با آگاهی کامل خود به این قضیه می‌پردازند کسی هست که آن را به‌صورت علمی و عینی و آگاهانه مورد بررسی قرار دهد؟!

یا آیا کسی از آن‌هایی که به این قضیه می‌پردازند سرور و آقای خودش است تا با دید خاص خود به آن بنگرد و در آن چیزی را ببیند که با عینک خاص خویش می‌بیند؟!

یا این‌که همگی آن‌ها از بردگانند، چه برده‌ی شهوت‌های خود یا برده‌ی غرب. کسانی که غرق در غفلت و گمراهی شدید به‌سر می‌برند و برای اجرای نقشه‌های دشمنانشان به کار گرفته می‌شوند!

آری! همگی آن‌ها این چنین گشته‌اند مردان و زنان، دعوتگران و پیروان، برنامه‌ریزان و اجرا کنندگان!

آنگاه که این قضیه باید موضوعی می‌داشت -به ناگاه و بدون مقدماتی حقیقی- قضیه‌ی حجاب و بی‌حجابی به‌عنوان موضوع پیش کشیده شد!

این قضیه در اروپا حداقل در ظاهر یا حداقل در آغاز «منطقی» بوده است.

زمانی که زن -به خاطر شرایطی که اینجا فرصت توضیح آن نیست[۱]- مجبور به کار شد سپس نصف دستمزد مردی که همان کار را انجام می‌داد به وی داده می‌شد، در این صورت درخواست برابری در دستمزد از یک طرف قضیه‌ای حقیقی گشت و از طرف دیگر جزء شخصیت و هویت زن شده و مورد توجه قرار گرفت.

اما قضیه‌ی حجاب و بی‌حجابی، چه جایگاهی در منطق دارد و چه ارتباطی با حقیقت دارد؟!

«مرد» کسی نبوده که حجاب را بر زن واجب گردانیده است تا که زن دعوایی ضد مرد اقامه کند تا از «ظلم و ستمی» که مرد بر او

---

[۱] . دلایل این امر هنگام سخن از انقلاب صنعتی و اثرات آن در حیات اروپایی در فصل "دور الیهود فی إفساد اروبا" از کتاب "مذاهب فکریة معاصرة" جداگانه آمده است.

نموده خلاص شـود آن‌چنان که وضـع قضیه در اروپا بین مرد و زن چنین بود. بلکـه آن کسـی کـه حجـاب را بر زن واجـب گردانید درحقیقـت پروردگار و آفریننده‌ی زن اسـت[1]، خدایی که -اگر زن مؤمن بـاشـد- نمی‌تواند با او در آن‌چه به آن امر فرموده به جدال بپردازد یا اختیاری در آن امر داشته باشد: ﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾ ﴾[2]

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خداﷻ و پیامبرش داوری کرده باشـند (و آن را مقرّر نموده باشـند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشـان باید تابع اراده‌ی خدا و رسـول باشـد). هر کس هم از دسـتور خدا و پیامبرش سـرپیچی کند گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

بنابراین حجاب به خودی خود مسئله‌ای ندارد.

حجاب در دوره‌ی رسول‌خداﷺ واجب شده و در همان دوران به اجرا درآمده و بعد از آن سیزده قرن پی‌درپی ادامه پیدا کرده است و

---

[1] . در حاشـیه‌ی سـابق به رد کسـانی که در رویدادهای تاریخ به جدال می‌پردازند و گمان می‌کنند که حجاب، سـنتی عربی و بیابانی بود که قبل از اسـلام وجود داشته اشاره نموده‌ام .. و سـخن عایشهل را در مدح زنان انصار ذکر کرده‌ام که: **"لما نزلت آية الحجاب قدمت كل واحدة منهن إلى ثوبها فاعتجرت به"**. «زمانیکه آیه‌ی حجاب نازل شد هر یک از آنها لباسش را گرفته و سر و بدن خود را با آن پوشاند».

[2] . أحزاب: ۳۶

هیچ مسـلمانی نیسـت که به خدا و پیامبرشﷺ ایمان داشته باشد و بگوید: زن در زمان رسول‌خداﷺ مظلوم بوده است.[۱]

اگر بعد از آن یعنی هنگامی که مسلمانان از عقیده‌ی صحیح خود و مقتضیات آن دست کشیدند به زن ظلم و ستم شد، در این صورت حجاب –به خودی خود– منبع و سبب ظلم و همراه آن نبوده است! زیرا که حجاب به‌طور مطلق در بهترینِ قرن‌ها موجود بوده اسـت، قرن‌هایی که رسـول‌خداﷺ در مورد آن می‌فرمایند: "خیرُکم قرنی" «بهترین شـما قرن من اسـت...».[۲] و همراه پاکی اخلاقی و روحی و همراه رفعت و سـربلندی انسـانیتی بوده که در تمام تاریخ بشـریت بی‌نظیر می‌باشد.

اما امر مطلوب کشف حجاب است!

مطلوب بی‌حجابی است!

مطلوب جلوه‌گری است!

مطلوب اینست که زن در نهایت برهنه از خانه بیرون برود!

این‌هـا چیزهایی اسـت که کنفرانس‌های تبشـیری مسـیحی می‌خواهند، اینسـت آن چیزهایی که صـلیبیان توطئه‌گر خواستار آن هستند.[۳]

---

[۱] . امروزه مرتدین فخرفروشی که نام‌های اسلامی دارند این سخن را می‌گویند و ظلم و ستم را به خدا و پیامبرشﷺ و به دینی که از نزد خداوند نازل گشته نسبت می‌دهند.

[۲] . بخاری و مسلم آن‌را روایت نموده‌اند.

[۳] . و آنگونه که خواهد آمد یهودیان هم همراه آن‌ها توطئه می چینند.

بنابراین قضیه باید قضیه‌ی بی‌حجابی و حجاب باشد. تا حجاب با هر بدی و شرّی که ممکن است به ذهن بیاید، توصیف گردد و بی‌حجابی با هر خوبی و خیری که به ذهن خطور می‌کند وصف شود.

تا قضیه از این‌جا آغاز شود و هرجا که شیاطین می‌خواهند پایان پذیرد!

این قضیه - چنان که گفتیم- مجموعه‌ای از زنان را در کام خود بلعید که خواستار کشف حجاب شدند بر این اساس که «حق» است، حقی که جامعه آن را از زن گرفته است یا مرد خودخواه کهنه‌پرست خودرأیِ واپس‌گرای دارای افکار پوسیده آن را از زن گرفته است.[1]

رهبر «جنبش زنان» هدی «خانم» شعراوی بود که «سالنی» از خانه‌ی خود را به این امر اختصاص داده بود که در آن بدون حجاب و بدون وجود محرم با مردان ملاقات می‌کرد.[2]

«هدی شعراوی» دختر «محمد پاشا سلطان» یکی از پاشاهای آن دوران بود و بدین دلیل او اصالتاً یک «بانو» بود! و برای تعلیم و آموزش به فرانسه مسافرت کرد. و با حجاب به سفر رفت اما هنگامی‌که بازگشت بی‌حجاب بود. و پدرش به همراه جمعی از دوستان خود در بندر اسکندریه به استقبال او رفت و زمانی که «هدی» از کشتی پیاده شد او از خجالت و خشم چهره‌اش سرخ

---

[1] . به نظرت در کدام قرن این "حق" را از زن ستانده‌اند!

[2] . در مورد سخن از "سالن‌ها و تالارها" به کتاب "واقعنا المعاصر" ص ۳۰۹ مراجعه شود.

گشـــت و رویش را از او برگردانـد و بدون این‌که به او خوش‌آمد بگویـد راهش را کج کرد. امـا این برخورد، دختر را از کـارش بـاز نداشت و او را از گمراهی و انحرافی که با آن از فرانسه برگشته بود باز نگرداند.

بعضـــی از زنـان و مردان! دور او را گرفتنـد، مردانی کـه در روزنامه‌ها و مجلات بوسـیله‌ی نثر و شـعر از قضـیه‌ی زن «دفاع می‌کردند». دیدار در مجلسی «خوش و دلنشین» در سالن این بانو یا لبخندی که آن را پیشـکش یکی از آن مردان می‌نمود یا مبلغی پول که در دسـت یکی از آن روزنامه‌نگارهای مزدور می‌گذاشـت سبب می‌شـد که مقاله‌ای در ظرافت بانو و مهربانی و لبخند شـیرینش و خوش‌برخوردی او و از مهمانان -البته مرد وی- بنویسـند یا در مورد نشـسـت‌ها و جلسـات و فعالیت‌های او یا در مورد این «قضـیه» قلم‌فرسایی نمایند.

اوج نمـایشـنـامه، تظاهرات زنان در میدان قصـرالنیل «میدان اسماعیلیه» در مقابل پادگان‌های ارتش انگلیس در سال ۱۹۱۹میلادی بود.

انقلاب مصر قیام کرده بود[۱] و تظاهرات خیابان‌های قاهره و دیگر شهرها را پُر کرده بود درحالی‌که ضد انگلیسی‌ها شعار سر می‌دادند و خواسـتار خروج کامل یا مرگ ناگهانی بودند و انگلیسـی‌ها هم

[۱] . در مورد سخن از انقلاب مصر به کتاب "واقعنا المعاصر" ص ۳۱۵ مراجعه شود.

تظـاهرات‌کننـدگـان را آمـاج تیربارهای خود کرده و هر روز تعداد بی‌شماری از آن‌ها را به قتل می‌رساندند.

در وســط این تظاهرات جدی[1]، تظاهرات زنان برگزار شــد و رهبری آن را صفیه‌خانم زغلول همسر سعد زغلول بر عهده داشت[2] و زنان درمقابل پادگان‌های قصـــرالنیل «میدان اســماعیلیه» تجمع نمودند و ضــد اشغالگران شعار سردادند، سپس با هماهنگی قبلی و بـدون مقـدمـات ظـاهری حجـاب خود را درآوردنـد و بر آن نفت ریختند و آن را به آتش کشیدند و به این ترتیب زن آزاد شد[3]..!!!

واقعاً انسان از این نمایش و بی‌منطقی آن به شگفت می‌آید!

تظاهرات اعتراض‌آمیز به وجود اشـغالگر انگلیســی و خواســتار خروج آن‌ها از مصــر، چه ارتباطی به کشف حجاب و آتش زدن آن دارد؟!

آیا انگلیسی‌ها بودند که با زور و اجبار حجاب را بر زن مسلمان مصـــری واجب گرداندند که زنان بیایند و به وجود آن‌ها در مصـــر اعتراض کننـد و در همین وقـت حجـابی را که آنان بر زنان واجب گردانده‌اند را از تن در بیاورند؟!

---

[1] . جدی بود اگرچه انحرافی که بعدا از آن سخن خواهیم گفت آن‌را تباه ساخت.

[2] . اسم واقعی او صفیه مصطفی فهمی است اما تحت تاثیر تهاجم فرهنگی و روند غرب‌گرایی به نام شوهرش سعد زغلول به شیوه‌ی اروپایی‌ها در نامگذاری همسران به نام شوهران خود، صفیه زغلول نامیده شد. ولی "مردم" متوجه این نشده و اعتراضی نکردند!

[3] . میدان اسماعیلیه که زن در آن حجاب اسلامی خود را رها نمود به خاطر حفظ این تاریخ عظیم "میدان تحریر" یا آزادی نامیده شد.

آیا انگلیسی‌ها بودند که بیش از سیزده قرن کامل حجاب را بر زن پوشاندند یا آن‌ها بودند که «حق» بی‌حجابی را از زمان‌های خیلی دور از زن گرفتند که امروز زنان بیایند و از ستم آن‌ها «آزاد شوند» و به خاطر مخالفت و ضربه‌زدن به انگلیسی‌ها حجاب خود را به صورت آن‌ها بیاندازند؟!

چه منطقی در این نمایش وجود دارد؟!

درحقیقت هیچ منطقی وجود ندارد!

اما تجربه‌های بعدی به ما آموخت که این منطق بی‌منطقی، بهترین شیوه برای مقابله با اسلام است.

کسی که دست به اعمال تخریبی و خرابکارانه بر ضد اسلام می‌زند می‌بایست «یک قهرمان» باشد تا پیوسته در سایه‌ی «قهرمان بودن» کارهای خرابکارانه انجام دهد!

کمال آتاتورک، جمال عبدالناصر، احمد بن بیلا و دهها نفر دیگر از این «قهرمانان» بودند که هر کدام به شیوه‌ای با اسلام مبارزه کردند، می‌بایست همگی آن‌ها در زمان اقدام برای مبارزه با اسلام، «قهرمانانی» می‌بودند وگرنه بازی پشت پرده‌ی آن‌ها آشکار می‌شد و مزدور بودنشان برای دشمنان اسلام، امثال صلیبی‌ها و یهودیان، نزد امت اسلام برملا می‌گشت.

کمال آتاتورک که خلافت اسلامی را سرنگون کرد و خواست پیوند مابین ترک‌ها و اسلام آن‌ها را قطع نماید و اذان به زبان عربی را ممنوع نمود و زبان ترکی را با حروف لاتینی نوشت و دستور به

کشف‌حجاب داد و تعدادی از علمای مسلمان را از دمِ تیغ گذراند، «قهرمانی» بود که قهرمانی‌های نمایشی و دروغینی برای او ساخته و پرداخته کردند تا دست او را که آغشته به خون مسلمانان بود پنهان نمایند و بر جنایت بزرگش در جنگ با اسلام سرپوش بگذارند.

جمال عبدالناصر که رهبران دعوت اسلامی در مصر را قتل‌عام کرد و برای شکنجه‌ی آنان در زندان‌های مصر انواع شکنجه‌های وحشیانه را پدید آورد که در تمام تاریخ بشریت بی‌سابقه بود، مگر در دادگاههای تفتیش عقایدی که صلیبی‌ها در اندلس برای نابودی اسلام به پا نموده بودند، او دادگاههای شرعی را باطل اعلام کرد و قصد لغو الازهر را داشت و امکانات جدیدی برای «آزادی زن» اضافه کرد «قهرمانی» بود که قهرمانی‌های ساختگی به او افزوده شد تا جنایت هولناکی که برضد اسلام مرتکب شد را پنهان نمایند.

احمد بن بیلا که آمد تا انقلاب اسلامی را به تاراج بَرد و آن را به انقلابی سوسیالیستی به دور از اسلام و مخالف با آن مبدل سازد، و کسیست که با برهانی عجیب زن الجزایری را به کشف‌حجاب فراخواند آنگاه که گفت: براستی که زن الجزایری در گذشته از کشف حجاب باز داشته شده بود زیرا این فرانسه بود که او را به آن فرا می‌خواند[1] اما امروز من از زن الجزایری می‌خواهم که به خاطر الجزایر حجاب خود را بردارد..!

[1] . اینجاست که ابن بیلا پرده از حقیقت بر می‌دارد -بدون اینکه قصدی داشته باشد- آنگاه که صراحتا بیان کرد که نیروهای استعمار صلیبی هستند که به بی‌حجابی و کشف حجاب فرا می خوانند!

احمـد بن بیلا - روزی که این فراخوان را داد- قهرمانی بود که قهرمـانیِ ســـاختگی بوســـیله‌ی ربودن او در هواپیما درحالی‌که از فرانســه رهسـپار الجزایر بود به وی افزوده شد تا این‌که بازی کامل گردد.. بازی «قهرمان‌بودن» .. سـپس او آزاد شد تا به کار خود یعنی مقابله با اسلام بپردازد.[۱]

در پرتو این جریـانات، تظاهرات زنان در میدان اســماعیلیه در قاهره در سال ۱۹۱۹میلادی را می‌فهمیم.

باید قهرمان‌بودنی باشد تا هر عملی از اعمال تخریب ضد اسلام را تحت‌الشــعاع خود قرار دهد تا هر طرح و نقشـه‌ی پشـت‌پرده را پنهان دارد.[۲]

چه قهرمانی‌ای برای زنان در آن هنگام بزرگتر از این است که در مقابل نیروهای اشغالگر بایستند و برضد آن شعار سر دهند و سینه‌ی خود را آماج گلوله نمایند؟!

حافظ ابراهیم در مورد این تظاهرات[۳] چنین می‌سراید:

---

[۱] . گفته می‌شود که او -در زندانش- هنگامی‌که از حکم برکنار شد و از کشور تبعید گشت به اسلام بازگشت و شروع به دعوت بسوی اسلام نمود. و ما از هدایت مردم ناخوش نمی‌شویم اما او در زمان قدرت خود مخالف آشکار اسلام بود.

[۲] . دقیقا نمی‌دانیم که طراح کشف‌حجاب در هنگام تظاهرات و به آتش‌کشیدن آن کیست، بستر رویدادها بر این دلالت دارد که سعد زغلول -دوست صمیمی قاسم امین، کسی که او را به رفتن در این راه تشویق نمود و به وی وعده‌ی حمایت از او را داد- این اقدامات را تایید می‌کرد و همسرش را در رأس آن قرار می‌داد، در مورد سخن از نقش سعد زغلول در تغییر انقلاب از انقلابی اسلامی به یک انقلاب ملیِ به دور از اسلام بنگر به کتاب "واقعنا المعاصر" ص ۳۱۵.

[۳] . البته حافظ ابراهیم در این ابیات آنان را به تمسخر می‌گیرد.

۱- خَرجَ الغَواني يَحتَجِجنَ ورُحتُ أرقَبُ جَمعَهُنَه
۲- فَإذا بِهِنَّ تَخِذنَ مِن سُودِ الثِّيابِ شِعَارَهُنه
۳- وطَلَعنَ مِثلَ كَواكِب يَسطَعنَ في وَسطِ الدّجنَه
٤- وَ أخَذنَ يَجتَزنَ الطَّريقَ وَدار سعدَ قَصدَهُنَه
٥- يَمشِينَ في كَنفِ الوَقارِ وَقد أبَنَّ شُعورَهُنَّه
٦- وَإذا بِجيشٍ مُقبِلٍ وَالخَيلِ مُطلقةِ الأعِنّه
۷- إذا الجُنودُ سيُوفُها قَد صُوّبَت لِنُحورِهنّه
۸- وَ إذا المَدافِعُ وَالبَنادِقُ وَ الصَّوارمُ وَالأسِنَّه
۹- وَ الخَيلُ وَالفُرسانُ قَد ضُرِبَت نِطاقاً حَولَهَنَّه
۱۰- وَ الوَردُ وَالرَّيحانُ في ذاكَ النَّهارِ سلاحَهُنَّه
۱۱- فَتَطاحَنَ الجَيشانِ ساعاتٍ تَشيبُ لَها الأَجِنَّه
۱۲- فَتَضَعضَعَ النِّسوانُ وَ النِّسوانُ لَيسَ لَهُنَّ مُنَّه
۱۳- ثُمَّ إنهَزِمنَ مُشَتَّتاتِ الشَّملِ نَحوَ قُصورِهِنَّه

۱- زنان بیرون آمده تا اعتراض نمایند و من هم رفتم تا جمع آنان را دنبال کنم.

۲- به یکباره مشاهده نمودم که آن‌ها لباس‌های سیاه را شعار خود قرار داده‌اند.(حجاب را بیرون آوردند).

۳- پس همانند ستارگانی شدند که در وسط تاریکی می‌درخشند.

۴- و شروع به راه‌پیمایی نموده و مقصد آنان دار سعد بود.
در کمال متانت حرکت کرده و حس خود را ابراز نمودند.

۵- و به یکباره ارتش از راه رسید و اسب‌های افسار گسیخته به سرعت آمدند.

۶- و شمشیر سربازان به سوی سینه‌ی زنان نشانه رفته بود.

۷- و توپها و تفنگ‌ها و شمشیرها و نیزه‌ها و اسبها و سواران، آنان را به محاصره درآوردند.

۸- و در آن روز گل سرخ و ریحان سلاح آن‌ها بود.

۹- پس این دو ارتش چند ساعاتی چنان باهم به نبرد پرداختند که نوزادان را پیر می‌نمود.

۱۰- زنان روبه ضعف نهادند و دیگر توانی برایشان نمانده بود.

۱۱- سپس شکست خوردند و جمعشان پراکنده شد و به سوی خانه‌های خود بازگشتند.

۱۲- به تدریج و در سایه‌ی این قهرمانیِ جنجال‌برانگیز، حجاب برافتاد!

۱۳- از صحنه‌های معمول در پایتخت و سپس در شهرهای دیگر این شد که مادران را باحجاب و دختران را بی‌حجاب مشاهده نمایی و بزرگترین وسیله در پروسه‌ی این تغییر، از یک طرف آموزش و تعلیم و از طرف دیگر مطبوعات بود.

اما آموزش، معرکه‌ای طولانی را سپری کرد تا این‌که استقرار یافته و جا افتاد.. اولاً در سطح ابتدایی سپس در سطح دبیرستان و بعد در مرحله‌ی دانشگاه.

دشمنان اسلام از وضعیت جاهلی‌ای که در قبال زن و آموزش او بر جامعه حاکم بود استفاده‌ی زیادی بردند و آن را به عنوان یک قضیه برانگیختند و به شدت بر این اوضاع ظالمانه تاختند تا از آن، مراد خود را به انجام برسانند.

ما اکنون فرصت تعیین مسئولیتها را نداریم بلکه تنها مسیر تاریخ را پی می‌گیریم.

مسلمانان بر اشتباه و ظلم آشکاری نسبت به زن بودند آنگاه که مانع تعلیم و آموزش او شدند آن‌چنان که رسول‌خداﷺ آن‌ها را امر به آموزش زن نموده بود و آنگاه که در این امری که خداوندﷻ با آن زن را گرامی داشته و مقامش را بالا برده یعنی مادربودن و پرورش نسل‌ها، به وی اهانت کرده و تحقیرش نمودند.

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤﴾[1]

«ما به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیکی کند به ویژه مادر، چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (لذا به انسان توصیه‌ی ما این است)

[1]. لقمان: ۱۴

که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بَدان را سزا می‌دهم)».

"الجنةُ تحت أقدام الأمهات".[1] «بهشت زیر پای مادران است».

"من أولی الناس بحسن صحابتی؟ قال: أمک. قال: ثم من؟ قال: أمک. قال: ثم من؟ قال: أمک. قال: ثم من؟ قال: أبوک".[2] «چه کسی به همنشینی و خوش رفتاری من شایسته‌تر است؟ فرمود: مادرت. گفت: سپس چه کسی؟ فرمود مادرت. گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: مادرت. گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: پدرت».

اما کسانی که از این وضع سوءاستفاده کردند تا دعوت خود را اعلام دارند غم و نگرانی آنان، دور نمودن ظلم وستم از زن نبوده است بلکه نخستین هدفشان نابودی اسلام و بیرون بردن زن به عنوان فتنه‌ای جلوه‌گر بر سر راه برای فاسد کردن جامعه‌ی اسلامی بوده است، و این آشوب اخلاقی که بعدها جامعه را درنوردید برای آن‌ها غافلگیر کننده نبود و هیچ چیزی از طرف آنان زشت شمرده نمی‌شد که به خاطر کارهایشان آن‌ها را به احساس پشیمانی وادارد .. بلکه نسبت به آن‌ها چیزی حساب‌شده و مورد انتظار و مطلوب بود درحالی‌که تجربه‌ی غرب را آشکارا در برابر چشمان خود مشاهده می‌نمودند و می‌دانستند این امر در جامعه‌ی مسلمان چه سرانجامی دارد آنگاه‌که این دیدگاه بر همین منوال به پیش می‌رود.

---

[1] . احمد و نسائی آنرا روایت نموده‌اند.

[2] . متفق علیه.

این امر بـه طبیعت حال، وجود فریب‌خوردگان و افراد بی‌خبر از همه‌جا را انکار نمی‌کند که با اخلاص به این دعوت چنگ می‌زنند، اما اخلاص، غفلت را انکار نمی‌نماید! حال آن‌که آن‌ها با غفلت خود ابزاری مشـخص برای شـیاطین گشتند که از موضع‌گیری آنان برای تقویت دعوت خود بهره می‌گرفتند؛ زیرا مردم با دیدن اخلاص آن‌ها می‌پنداشـتند که بر خیر هسـتند در نتیجه از آن‌ها پیروی کرده و به این ترتیب خواسته‌ی شیاطین انجام می‌پذیرفت!

حال آن‌که جایگزین سومی برای اصلاحگر مخلص که خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ و اصـلاح اوضـاع در جامعه‌ی منحرف و دورکردن ستم از ستم‌دیدگان را می‌خواهد وجود داشت و آن هم دعوت –و جهاد– بود برای برگرداندن جامعه‌ی اسـلامی به شـکل صـحیح خود که شـایسـته است بر آن باشد. اما کسی از «اصلاحگران» موجود در آن هنگام، به این جایگزین سوم دعوت نکردند.

همیشه انتخاب پیش‌روی این بوده است، یا باقی ماندن بر اوضاع بد، عقب افتاده، خشـک، بی روح و ظالمانه، و یا محو اسلام و طرد کردن آن و تمایل به سـوی اروپا به خاطر پیشرفت و تمدن و ترقی. بلکـه آنگـاه کـه دعوت به جایگزین سـوم در موعد معین در نزد خداوند ﷻ فرا برسـد بدترین ظلم و سـتم و شـکنجه را از جانب حـاکمـان می‌چشـد، و روی‌گردانی و مخـالفت شـدید از جانب «اصـلاحگران» مشـاهده می‌شـود به گونه‌ای‌که از گرایش حقیقی جنبش‌ها و حرکت‌های «اصـلاح» که در جامعه‌ی اسـلامی تأسـیس شـده پرده برمی‌دارد درحالی‌که هدف آن‌ها واقعاً اصلاح نبوده است

بلکه درحد توان نابودی اسلام بوده است. و حتماً این اتفاق خواهد افتاد!

حجاب به صورت تدریجی از طریق «دختران مدارس» برافتاد!

آیا کنفرانس‌های تبشیری مسیحی در نقشه و برنامه‌های خود ضد اسلام بر لزوم عمل برای آموزش زن مسلمان و آزادی او تأکید ننمودند؟!

در ابتدای امر جلوه‌گری و بی‌بندوباری در ظاهر دختران مدارس نمود نداشت بلکه اصلاً در مدارس قابل قبول نبود!

حکمت در این امر طبیعتاً روشن است! چون در آن وقت نه جامعه اجازه می‌داد و نه آن طرح و نقشه از لحظه‌ی اول کاملاً آشکار شد و اگر هم آشکار می‌شد نمی‌توانست به انجام برسد و شایسته‌ی این می‌شد که در نطفه خفه شود و نابود گردد.

اگر دختران مدارس به یکباره و از لحظه‌ی اول از سنت‌های جامعه‌ی مسلمان دست برمی‌داشتند، آیا ممکن بود یکی از والدین قبول کند که دخترش را برای آموزش به مدرسه بفرستد؟

البته که نه!

بلکه باید والدین کاملاً اطمینان می‌یافتند که حجاب دخترانشان محفوظ است تا این‌که به دختران خود اجازه‌ی رفتن به مدرسه را می‌دادند. و باید طرح و نقشه در تمام پروسه‌ی تغییر بر اسلوب و شیوه‌ای حساب‌شده می‌بود: «آرام اما مطمئن»! «بدون این‌که کسی به آن ذره‌ای شک کند»!

به تدریج...

موی سـر در ابتدای امر زیر کلاهی پوشـیده بود و دو گیسـوی بافته شده از پشت، آویزان شده و نواری از پارچه آن را به هم پیوند می‌داد، این دو گیسـوی بـافته‌شـده نمایان بود اما کلاه، سـر را می‌پوشـاند! و صـورت حجابی نداشـت .. بله .. اما کم سن وسالند برادر من! اشکالی ندارد!

این امر درحقیقت به سادگی انجام نپذیرفت.. اما درنهایت انجام گرفـت! آن‌چنـان کـه تمامی گام‌های بعدی انجام پذیرفت تا این‌که سـینه و پشـت و سـاق‌ها و دست‌ها و برهنگی در سواحل و بی‌بند وباری در جاده‌ها نمایان شد!

چگونه انجام پذیرفت؟!

براسـتی‌کـه این امر بـدون شـک مراحـل خود را دارد، بلـه، تلاش‌هایی شـیطانی برای به فسـاد کشـاندن جامعه‌ی مصری وجود داشـت و چنان‌که گفته شد تا از این طریق فساد را به بقیه‌ی جوامع اسـلامی صـادر کنند و در این تلاش‌ها تمامی وسـایل ممکن از روزنامه و رادیو گرفته تا سـینما و تئاتر و... سـهیم بود. و با تمرکز شـدید و وسـایل، فعال بودند اما آیا تمام این‌ها برای تفسـیر آن‌چه روی داد کفایت می‌کند؟!

برای بیان این امر می‌گوییم همه‌ی این وسـایل کماکان تا همین لحظه و بدون شـک با شـدتی بیشتر از پنجاه سال پیش به‌کار گرفته می‌شـود و این وسـایل در طول این نیم قرن جریانی بسیار هولناک

پدید آورده که از اسـلام بیزار بوده و آن را کنار گذاشته است. اما با این وجود امروزه دختران بـاحجابی وجود دارند که دانشـــگاهی و تحصیلکرده می‌باشند ولی از حجاب خود دست نمی‌کشند حتی اگر به‌خاطر آن وارد زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها شوند.

پس تفاوت چیست؟

بـه عبارتی دیگر می‌پرســـیم: آیا حجابی که برافتاد عقیده بود یا رسم و رسومات؟!

اخلاقی کـه به ورطه‌ی ســـقوط افتاد آیا امتیاز ایمانیِ حقیقی‌ای داشت یا جزء رسومات و سنت‌ها بود؟!

مردی کـه آن روز از این‌کـه «دختران مدارس» چهره‌ی خود را آشکار نمودند به خشم آمد، آیا به خاطر عقیده به خشم آمد یا برای سنت‌ها و رسومات بود؟!

مردی که آن روز زن برای کار به خیابان‌ها بیرون رفت خشمگین شد، آیا خشم او ناشی از اعتقادی حقیقی، چه دینی و چه غیر دینی بود یا «قلدری و غرورِ» مرد، او را به حرکت واداشـــت، و حفظ آن «قلدری و غرور» انگیزه‌ی آن خشم و عصبانیت بود؟

هنگامی‌که حجاب عقیده می‌شود برنمی‌افتد هرقدر هم که وسایل تخریب بر آن تسلط داشته باشند.

آنگاه که اخلاق دارای امتیاز ایمانیِ حقیقی باشـــد به آســـانی به ورطه‌ی سـقوط نمی‌افتد –هر چند که عوامل فســـاد بر آن مســـلط گردند– مگر بعد از مقاومتی سرسختانه و مدت‌زمانی طولانی.

اما سـنت‌های بی‌روح و غرور توخالی زمانی که فشـار بر آن‌ها شـدت بگیرد در معرض سـقوط قرار می‌گیرند، این درحالیست که فشار عملاً شدید بوده وحتی به تمام معنا شیطانی بوده است!

دختران مدارس شـروع به نمایان کردن چهره‌ی خود کرده و به صورتی که توصیف نمودیم در کوچه و خیابان به حرکت درمی‌آیند امـا در لباس‌های بلندی که هر دو دسـت را پوشـانده و به دو پا می‌رسید و ادبی ظاهری و «تناسبی» کامل داشت.

آیا آنان چیزی غیر از این را در اختیار داشتند؟!

دختری که شـیطان وی را وسـوسـه می‌کند که فقط -به چپ و راسـت- نگاه نماید و با این کار ضـایع گردیده! و از چشـم جامعه افتاده و انگشـت‌نمای دیگران می‌شـود! دراین صـورت کدام دختر می‌توانست در ابتدای امر به چپ و راست خود نگاه بیفکند؟!

براستی که آن، ادب کامل و انضباط شدید است!

هنگامی‌که اولین دبیرسـتان دختران در قاهره بازگشـایی شـد.. «مدرسه السنیة» مدیر آن یک زن انگلیسـی بود. و این دبیرستان در محـافظـه‌کـاری تا حد بی‌روحی و جمود به اوج رسـیده بود! پس می‌بایسـت امور در آغاز این‌چنین باشد!! تا این‌که این طرح و نقشه در زمین اسـتقرار یـافتـه و جای‌گیر شـود تا بعدها بتوان آن را به کرانه‌هایی جدید گسـترش داد! اما اگر از اولین لحظه برملا می‌شـد هرگز یک دختر وارد دبیرسـتان نمی‌شـد و نقشـه کاملاً به شکست می‌انجامید!

غیر از معلم زبـان عربی، آن هم بـه خاطر دشـــواری پیدا کردن معلمان زن به زبان عربی در آن روز، هیئت تدریس کاملاً زنانه بود. و آن معلم عربی هم از میان مردان مســـن و متأهل که همه واقعاً بر صلاح و پرهیزکاری آنان گواهی می‌دادند انتخاب می‌شد. بنابراین او عملاً پدری بود که از دخترانش مراقبت می‌کرد و دختران نسـبت به او همان حســی را داشـــتند که دختر به پدر محترم خود دارد به این دلیل دختران به او احترام می‌گذاشتند.

در تمام مدرســـه مرد دیگری جز دفتردار نیســـت و او جدای از تمام مدرسه و در دفتر ویژه‌ی خود برای دیدار والدین و انجام امور دفتری و حســـابرســـی مدرســـه آنجاســـت و دربان هم آنجاســـت درحالی‌که او نیز مردی بامتانت و محترم و مســن است که اگر پیش آید که دختران با وی هم کلام شوند به او می‌گویند: «عمو!».

دختران با کالسـکه‌های پرده‌دار به مدرسه رفته و با همان وسیله به خانه‌های خود باز می‌گشتند. اما اگر خانواده‌ی دختر نمی‌خواستند هزینه‌های کالســـکه را متحمل شـــوند دراین صـــورت ولی‌امر او همراهش آمده و صبح هنگام او را تحویل مدرسه می‌داد و در پایان روز درس و مدرسه، او را تحویل می‌گرفت تا نگذارد تنهایی در راه حرکت نماید.

پدران چه چیزی بیشتر از این می‌خواهند؟!

خانم مدیر در ادب‌کردن دختران از والدین آنان هم سخت‌گیرتر اســت! یک زن انگلیســی است برادرم! انگلیسی‌ها در تربیت مصمم

هستند! هرچه در مورد آن‌ها می‌خواهی بگو، اما از تربیت‌شان ایراد نگیر..!

روش‌های آموزش در مدارس دختران در حقیقت برای امری مشخص مردانه بود. اما پوشیده ماند پس دختر همان شیوه‌های مشخص در دبیرستان‌های پسران را می‌خواند ولی در کنار آن‌ها موادی «زنانه» همچون خانه‌داری و پرورش فرزند به او تدریس می‌شد که آن‌هم برای ایجاد این تصور بود که هدف از آموزش در این مدارس آمادگی دختر برای زندگی خانوادگی است که در انتظار اوست؛ زیرا سخت‌ترین موضوع مخالفت در آموزش دختران بعد از مرحله‌ی ابتدایی این بود که دبیرستان، ازدواج دختر را –درحالی‌که در سن ازدواج است– به تأخیر می‌اندازد و او را از محیطی که برای آن آفریده‌شده دور می‌کند همان محیطی که بقیه‌ی زندگی خود را در آن سپری خواهد نمود.

اما به تأخیر انداختن ازدواج دختران؛؛ دست‌اندرکاران «این قضیه» با درخواست برای به تأخیر انداختن سن ازدواج و تحریم آن قبل از شانزده سالگی «و صادرکردن قانونی برای آن» و تلاش برای زینت‌دادن این تأخیر به دلایل مختلف با آن روبرو شده‌اند تا این‌که بعدها امری واقعی شد، نه در شانزده سالگی بلکه در سی‌سالگی و در بعضی اوقات بیشتر از آن!

اما دورکردن دختر از محیط خانه؛؛ دست‌اندرکاران «این قضیه» با این دروس پراکنده در خانه‌داری و پرورش‌فرزند با آن روبه‌رو

گشتند و درمقابل سال‌های دبیرستان برای دختران افزایش می‌یابد و برای پسران هم شش سال جایگزین پنج سال می‌شود.

به محض این‌که خشم مخالفان فرو می‌نشیند و آموزش دبیرستان برای دختران بعد از مخالفت شدیدی که قبلاً بود امری رایج می‌شود، این دروس مخصوص زنان، کمرنگ می‌گردد تا این‌که آخرِسر چیزی از آن باقی نمی‌ماند و شیوه‌ی آموزش در مدارس دختران کاملاً مردانه می‌شود و سال ششم لغو شده و دختر بعد از پنج سال بر همان شیوه‌های مخصوص پسران فارغ‌التحصیل می‌شود، تا برای دختر قضیه‌ی جدیدی پیش بیاید .. قضیه‌ی ورود به دانشگاه!

اما .. ما از مراحل تاریخ پیشی نمی‌گیریم!

دبیرستان‌های دخترانه در قاهره، سپس در اسکندریه و بعد در سایر شهرها افزایش یافت و تسلط مدیر انگلیسی کاهش پیدا کرد و دیگر چیزی جز «سیستم» سفت وسخت در داخل مدرسه برای او مهم نبود. اما دیگر به «اخلاق» دختران همانند گذشته توجهی نشان نمی‌داد و بعد از آن مدیران زن مصری آمدند که نظم و انضباط کمتری داشتند و توجه کمتری هم به مسائل اخلاقی می‌نمودند.

امور در برهه‌ای از زمان سیرِ طبیعی خود را طی کرد و روی آوردن به مدارس دختران افزایش یافت تا این‌که مدارس ظرفیت خود را از دست دادند و سپس در کنار این مدارس، مدارسی محلی برپا شد که بر همان روش اداره می‌شد و همان اهداف را تحقق می‌بخشید، اما امروزه مردم بر دختران خود اطمینان یافته‌اند و دیگر در رفت و آمد، آنان را همراهی نمی‌کنند و به گونه‌ای گشته که

دختران دسته دسته به تنهایی در این راه‌ها به مدرسه می‌روند و بر می‌گردند.

اما آیا امکان داشت که این امور در داخل این چارچوب محدود ادامه یابد؟!

همیشه در هر جامعه‌ای دختر «گستاخ» و پسر «گستاخ» وجود دارد[۱] که بر سنت‌های جامعه می‌شورند و از آن‌ها دست می‌کشند.

در جوامع مقید بهره‌ی این افراد منع فوری است که این ممانعت از سرایت میکروب جلوگیری می‌نماید و میکروب را پیش از این‌که سبب فاجعه و وخامت اوضاع شود از بین می‌برد. اما در جوامع از هم‌گسیخته منع و پیشگیریِ مناسب انجام نمی‌پذیرد یا به‌وسیله‌ی نیرویی تأثیرگذار انجام نمی‌گیرد و میکروب همچنان باقی می‌ماند و پیوسته انتشار می‌یابد تا این‌که و با پیش می‌آید.

به این دلیل خداوندﷻ با این کلام خود بهترین امتی که برای مردم وجود دارند ستوده است: ﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾[۲]

---

[۱]. در سواحل اسکندریه مسابقه‌ای با عنوان (ابو عیون جریئه) یعنی صاحبان چشمان گستاخ برگزار شد (و روزنامه ها آن‌را منتشر کردند!) که برنده در آن بی چشم و روترین و بی حیا و بی ادب‌ترین جوان بود.

[۲]. آل عمران: ۱۱۰.

«شـــما (ای پیروان محمّدﷺ) بهترین امّتی هســـتید که به ســـود انســـان‌ها آفریده شـــده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

وخداوند ﷻ با این کلام خویش نیز بدترین امت از میان از مردم را لعنت کرده اســت: ﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾[1]

«کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود (ع) و عیسی (ع) پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) ســرکشــی می‌کردند و (در ظلم و فســاد) ازحدّ می‌گذشــتند. آنان از اعمال زشــتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشـــتکـاری‌هـا نهی نمی‌کردنـد و پنـد نمی‌دادنـد. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند)».

در جوامعی که ارزش‌ها و اخلاق در آن به «ســنت‌هایی» بی‌روح تبدیل می‌شـــود انکار و اعتراض روی می‌دهد اما منع و پیشـــگیری قطعی بـه طوری‌کـه میکروب را پیش از وخامت و خطرناکی آن از

---

[1] . مائده: ۷۸-۷۹.

پـای درآورد روی نمی‌دهـد، بنـابراین عـامـل بیماری باقی می‌ماند وسپس آرام آرام ولی با تأثیر حتمی، منتشر می‌شود!

این همـان چیزیســـت که در قرن چهاردهم هجری در جامعه‌ی مصـری و در تمام جوامع اسـلامی درمقابل تهاجم فرهنگی صـلیبی روی داد. بقایای ارزش‌ها و دین وجود داشت اما سنت‌هایی بی‌روح بود، بـه این دلیل نتوانســـت مدت زمان زیادی در برابر این تهاجم ویرانگر مقاومت کند، تهاجمی که فســـاد را در کادویی مزیّن به نام ترقی و تمدن و پیشـرفت و «آزادشـدن» از کهنه‌پرستی و جمود به مردم تقدیم می‌کرد.

در ابتـدا اولین دختر گســـتاخ به هنگام خواندن غزل مؤدبانه یا بی‌شـرمانه توسـط پسر «بی‌حیا و گسـتاخ» برای او، سـرش را بلند می‌کرد.

این دختر بی‌شـــرم و گســـتاخ به خاطر این نگاه‌کردن از چشـــم جامعه می‌افتد و دختری با اخلاق فاســـد به شـــمار می‌رود اما باز داشته نمی‌شود! و نیز پسر گستاخی که بر سر راه، غزل‌خوانی می‌کند هم منع نمی‌شـود و به این صورت این نمونه در اینجا و آنجا تکرار می‌شـود و مردم به این صحنه‌های تکراری عادت می‌کند و پدیده‌ی «آزار» «دختران مـدارس» پـدیـده‌ای معمول در جـامعه‌ی مصـــری می‌گردد که هیچ کسی در این رابطه اقدام به امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند و شیاطین شادمان می‌شوند!

به تدریج لباس دختران مدارس تغییر می‌یابد!

«دامن» کمی کوتاه می‌شود، آیا مانعی دارد؟! جوراب آنچه که دامن بیرون انداخته را می‌پوشاند. مگر چه اتفاقی می‌افتد؟!

آستین اندکی کوتاه می‌شود، آیا مانعی دارد؟! چند سانتیمتر نه بیشتر نه کمتر، چه اتفاقی می‌افتد؟! آیا اگر آستین‌ها کمی کوتاه شوند یا دامن کوتاه شود آسمان به زمین می‌آید! دنیا خراب می‌شود! ای انسان‌های متعصب و کوته‌بین، به آن پیچ و تاب ندهید!

بنابراین دیدگان به این صحنه‌های تکراری عادت می‌کنند و آستین‌ها یا دامن یا جوراب چند سانتیمتر دیگر کوتاه می‌شوند و از زن آن اندازه که خداوندﷻ فرمان پوشاندن آن را داده نمایان می‌گردد!

وای بر شما ای متعصبان کهنه‌پرست؛ اخلاق را یادآور می‌شوید و آه و واویلا سرمی‌دهید! چه بر سر اخلاق می‌آید اگر لباس‌ها چند سانتیمتری کوتاه شوند؟ ای افراد خشک و متحجر آیا اخلاق با سانتیمتر اندازه‌گیری می‌شود؟ اخلاق ارزش‌هاست(!!) وجایگاه ارزشها قلب است(!!) و تا زمانی که دختر در درون خود به ارزش‌ها قانع باشد هرگز به فساد کشیده نخواهد شد هرچند که برهنه در راه به حرکت درآید.

هنگامی‌که تعداد دختران بی‌حجاب با لباس‌های کوتاه در خیابان‌ها افزایش می‌یابند، چه از دختران دبیرستانی یا مدارس تربیت‌معلم و یا از دانش آموختگان مدارس تربیت معلمی که معلم می‌شوند و دارای دستمزدی معین می‌گردند که می‌توانند از آن دستمزد نیازهای خود را برآورده نمایند، در این هنگام «مدها» ظاهر

می‌شوند و روزنامه‌هایی زنانه پیدا می‌شوند که مخصوص نمایش «مدها» هستند یا صفحه‌ای در مجلات و روزنامه‌های عمومی ظهور می‌نماید به نام «صفحه‌ی زن» که نصیحت‌ها و «مدها» را به نمایش می‌گذارد.

این پندها و نصیحت‌ها در نهایت «عفت و پاکی» و در نهایت تعادل آغاز می‌شود!

چگونه از محبت شوهرت محافظت می‌کنی؟!

آیا اسلام نمی‌پسندد که زن برای شوهرش دلربایی کند و خود را برای او بیاراید؟!

ما فقط نصیحتی تصویری ارائه می‌دهیم! زیرا که ما در زمان مطبوعات تصویری هستیم که همه چیز را با عکس توضیح می‌دهد!!

زمانی که این طرح و مرحله جای‌گیر می‌شود، گام بعدی را به «جلو» بر می‌داریم! به خاطر آمادگی برای «آزاد کردن» زن از یکی دیگر از قید و بندهای دین و اخلاق و سنت‌ها!

در مرحله‌ی نخست شوهر تنها یک «محلل» بوده است و وظیفه‌اش به پایان رسیده است، پس الآن باید صریح باشیم!

زن چگونه توجه مرد را به خود جلب می‌کند؟!

بله! اما چه سودی دارد؟!

آیا جز زنی که ازدواج کرده کسی آرایش نمی‌کند؟! و دختری که در جستجوی شوهر است چه کار می‌کند؟! آیا زن آرایش نمی‌کند تا «مرد نجیب و حلال‌زاده» به تور او بخورد؟!

پس اگر «مرد نجیب و حلال‌زاده» قسمت نشد، آرایش بیشتری لازم است..

این پیراهنی زنانه است که «برجستگی‌های سینه» را آشکار می‌نماید و آن یکی «برجستگی‌های پشت» را نمایان می‌کند و دیگری «زیبایی‌های پا» را به نمایش می‌گذارد![1]

مجلات بین‌المللی «المودة» روز به روز پیشرفت کرده و گسترش می‌یابد تا این‌که تمام برجستگی‌های جسم را با همه‌ی جزئیات آن به نمایش می‌گذارد و روزنامه‌های مصری هم کاملاً از آن دنباله‌روی می‌کنند. "حتی إن دخلوا جحر ضب دخلتموه" ! «حتی اگر وارد لانه‌ی سوسماری بشوند شما نیز داخل آن می‌شوید».[2]

نوبت دانشگاه می‌رسد..

ای متعصبان کهنه‌پرست شما با آموزش زن حتی در مرحله‌ی ابتدایی هم مخالفت می‌کردید! و می‌گفتید زن تنها به درد خانه می‌خورد و توان تعلیم و آموزش را ندارد و امروز دختر تحصیل‌کرده، شما را به مبارزه می‌طلبد! این همان دختریست که

---

[1] . این عبارتها با همین متن در مجلات (المودة) و در (صفحه ی زن) در مجلاتی که در آن صفحه‌ای به زن اختصاص یافته، آمده است.

[2] . جزئی از حدیث پیامبرﷺ است که می فرمایند: "لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ قَالُوا مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ اليهود و النصارى". "از سنتهای گذشتگانتان، وجب به وجب و گام به گام پیروی می‌کنید تا این‌که اگر به لانه سوسماری داخل شوند وارد آن می‌شوید، گفتند: ای رسول (ص) خدا آن‌ها کیستند؟ فرمود: یهویان و مسیحیان".(بخاری و مسلم).

هم بر همان شیوه‌های آموزشی پسران آموزش دیده است[۱] و به دبیرستان راه یافته است، درحالی‌که نه تنها خود را به پسر رسانده بلکه در بسیاری از اوقات بر او هم برتری جسته است!.[۲]

اکنون حق دارد که وارد دانشگاه شود، پس شما چه می‌گویید ای واپس‌گرایان؟!

بدین ترتیب نبردی طولانی بین موافقان و مخالفان درگرفت همانند آن چیزی که قبلاً در اروپا به پا خواست.[۳]

موافقان گفتند: اصل یکی است! چون قضیه‌ی زن در تمام کشورهای جهان یکی است و بر همان گام‌ها حرکت خواهد کرد و نتیجه‌اش در نهایت یکی می‌باشد. همان نتیجه‌ای است که اروپا به آن رسید که یک قرن یا بیشتر، از تمام جهان پیش افتاد و زن وارد همان نبرد شد و در نهایت پیروزمندانه از آن بیرون آمد.

در ظاهر امر چیزی که موافقان بیان می‌نمودند دربسیاری از کشورهای جهان امری واقعی بود اما آن‌ها از اموری بی‌خبر بودند.

---

[۱] . این همان (حکمت) آموزش دختران به شیوه‌ی پسران است، تا صورتی برای قضیه‌ی (برابری) بین جنس مرد و زن پیدا شود که در نهایت به برابری در حق فساد می‌انجامد! و حکمت دیگری هم هست که آن حکمت، لغو (سرپرستی) مرد بر زن یا حداقل بی‌ثبات نمودن اساس آن است بعد از اینکه آندو در نوع آموزش برابر گردند.

[۲] . این برتری عملا اتفاق می‌افتاد زیرا پسران سرگرم خیابان و کلوپ و قهوه خانه و رفیق بازی می‌شدند درحالی‌که دختران در خانه با آرامش به مرور درس‌ها می‌پرداختند حال روحیه‌ی رقابتی‌ای که زن را به رقابت با مرد وا می‌داشت جای خود دارد.

[۳] . از این نبرد در کتاب (مذاهب فكرية معاصرة) سخن گفته‌ایم.

اولاً غافل و بی‌خبر بودند از این‌که این مسئله آن‌گونه که تصور نمودند به سبب طبیعت خاص خود نیست که در تمام زمین یک شکل و حالت به خود گرفته است بلکه به این دلیل است که نظام‌های بین‌المللی‌ای که این قضیه را به سود خود اداره می‌کنند آن را واداشته که این شکل و صورتی را که مطابق میل آن‌هاست به خود بگیرد.[۱]

ثانیاً بی‌خبر بودند از این‌که قضیه‌ی زن مسلمان قضیه‌ی «خواهر» اروپایی او نیست! زیرا «خواهر» اروپایی او -درحقیقت خواهر بودنی مطرح نیست زیرا مسلمان با مشرک برادری و خواهری ندارد- برایش قضیه‌ای پیش آمد چون که جامعه‌ی او منهجی ربانی نداشت که بر آن حرکت نماید، بلکه انسان‌ها در آن برای خود شرع و قانون وضع می‌نمودند که دراین صورت هم به خود ظلم می‌کردند و هم به دیگران. و ظلم در آنجا از قانونگزاری یا تشریع – و یا عرفی- به وقوع پیوست که ساخته‌ی دست بشر است، سپس این راه‌حل را انتخاب نمودند که بر اساس آن حرکت نمایند -یا در حقیقت شیاطین برای آنان انتخاب نمودند- تا این‌که درنهایت آنان را به جنون و دیوانگی رساند، از فروپاشی خانواده و از هم‌پاشیدگی جامعه گرفته تا فلاکت هردوی مرد و زن و آوارگی کودکان و بزهکاری نوجوانان و انتشار انحرافات و بیماری‌های روانی و عصبی

[۱] . در صورت تمایل رجوع شود به فصل "دور الیهود فی إفساد اوربا" از کتاب "مذاهب فکریة معاصرة".

و نگرانی و جنون و خودکشی و شراب و مواد مخدر و جرم و جنایت.

اما قضیه‌ی زن مسلمان این است که ظلم از جانب مخالفت با منهج ربّانی بر او رفته است، منهجی که جامعه‌ی زن از لحاظ عقیدتی به آن پایبند بوده است اما از لحاظ عملی نه، و از این نظر به سنت‌های فاسد جاهلی برگشته است.

ممکن است که ظلم یکی یا شبیه به هم باشد، اما معالجه‌ی آن‌ها به خاطر اختلاف اسباب تفاوت می‌کند.

پس درمان این قضیه نسبت به زن مسلمان تنها بازگشت به منهج ربانی صحیح و پایبندی اعتقادی و عملی به آن است و نه دنباله‌روی از گام‌هایی که این قضیه در غرب پیمود که از یک سردرگمی وارد دیگری شد و کماکان نیز ادامه دارد.

حقیقت این است که منهج ربانی تنها راهکار برای تمام مشکلات بشریت است و اگر اروپا به آن ایمان آورده و آن را در عمل پی می‌گرفت تمام مشکلاتش حل می‌شد. اما کسانی که عملاً آن را انجام می‌دهند یا قرار است که آن را به انجام رسانند کسانی‌اند که عملاً به آن پایبند هستند -یعنی مسلمانان- پس هرگاه که با آن مخالفت نمایند وظیفه‌ی «مصلحین» یادآوری به آنان و دعوت‌شان به بازگشت به آن است تا در دنیای واقعی توان آن را به دست آورند و مشکلاتشان را حل کنند و وضعیت آنان بهبود یابد.

اما پیروی از اروپا و دنباله‌روی از همان گام‌هایی که «خواهر» اروپایی او بر آن حرکت کرد هرگز مشکل زن را حل نمی‌کند آن‌چنان که مشکل «خواهرش» را حل نکرد و او و جامعه‌اش را به همان سرنوشت مصیبت باری رساند –درحالی‌که عملاً رساند– که قبلاً جامعه‌ی «خواهرش» به آن رسید.

اما مدافعان در آن روز چیزی از این‌ها را نمی‌فهمیدند و آن‌ها در آن روز یکی از این دو گروه بودند: گروهی که به خوبی می‌دانست راهی که «این قضیه» در آن به پیش می‌رود به فروپاشی و از هم‌گسیختگی اخلاقی جامعه خواهد انجامید، آن‌گونه که در اروپا اتفاق افتاد و همین را می‌خواست و به شدت برای آن تلاش می‌نمود زیرا که این گروه از جمله‌ی این افراد بودند: ﴿الذین یحبون أن تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا[1]﴾. «کسانی که دوست می‌دارند زنا و فاحشه در میان مؤمنان منتشر شود».

گروهی دیگر، فریب‌خورده و بی‌خبر بود؛ زیرا که برده‌ی غرب بود و جز آنچه غرب به صلاح می‌دید به چیزی معتقد نبود و – در غفلت و بندگی خود– گمان می‌کرد که اربابش همیشه بر حق است!

---

[1] . خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ ﴾ (نور: ۱۹). «بی گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی (همچون زنا) در میان مؤمنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

هردوی این‌ها باهم برای خدمت به صلیبیت[1] در جامعه‌ی اسلامی و نیز خدمت به یهودیت جهانی[2] مسخر شده بودند.

این دو گروه گفتند که «قضیه‌ی زن» لازم می‌نماید تا دختر وارد دانشگاه شود تا به صورت کامل به ادای «رسالت خود» بپردازد!

قضیه‌ی آموزش -دانشگاهی یا غیر دانشگاهی- تنها برای زن مسلمان نیست زیرا اسلام هرگز از طلب‌علم باز نمی‌دارد و زن را به آن دعوت نموده بلکه آن را بر او فرض می‌گرداند. اما اسلام برای تعلیم و آموزش زن -و برای تمام فعالیتش- دو شرط می‌گذارد: این‌که به دین و اخلاق خود پای‌بند باشد و بر وظیفه‌ی نخست خویش که خداوندﷻ به‌خاطر آن او را آفریده یعنی مراقبت از خانواده و پرورش‌نسل‌ها پایبند باشد، و نیز تمام تحرک او در حدّ و مرز این دو شرط قرار می‌گیرد که حدودی گسترده است که باید از صحابی‌های زن بزرگوار فراگرفت.

اما عبادت‌کنندگان غرب و عبادت‌کنندگان شیاطین آن، طبیعتاً چیزی از این نمی‌خواستند و خواستار آموزش دانشگاهی و «قضایای» مربوط به آن برای زن مسلمان بودند!

اما شیاطین، آن‌ها برای اصلاح نیامدند بلکه پیش از هر چیزی برای تخریب آمدند.

---

[1]. مگر اینکه او ذاتا صلیبی باشد همانند سلامت موسی که به خاطر ذات صلیبی خود در اجرای توطئه‌ی صلیبی مشارکت می‌نمود.

[2]. یهودیت در نابودی حکومت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی مشارکت بسیار زیادی داشت که این امر به خاطر اهدافی چند از جمله تاسیس حکومت یهودی در سرزمین اسلامی بود.

و امـا عبادت‌کنندگان غرب، تنها یک راه داشـــتند که غیر از آن چیزی را نمی‌دیدند زیرا آن‌ها برده بودند و برده جز آنچه اربابش آن را بـه او نشـــان می‌دهـد چیزی نمی‌بیند بلکه در درون خود معتقد است که محض گرایش فکر او به چیزی غیر از آنچه ارباب می‌بیند و بدان معتقد است گناهی نابخشودنی است!

نبرد درگرفت و موافقان قضـیه‌ی زن خواسـتار این شـدند که به زن اجازه‌ی ورود به دانشــگاه به تقلید از مرد و همســـان با او داده شود.

و مخالفان گفتند: که دختر اصـــلاً به درد آموزش دانشـــگاهی نمی‌خورد زیرا با طبیعت وی ســـازگاری ندارد و بر زنانگی او تأثیر منفی خواهـد گذاشــــت، علاوه بر این جلوی ازدواج او را گرفته و چند سالی ازدواجش را به تأخیر می‌اندازد و او را از خانه و خانواده -یعنی وظیفه‌ی اصلی او- باز می‌دارد و افزون بر تمام این‌ها مشکل اختلاط وجود دارد کـه حتمـاً در دانشـــگاه روی می‌دهد و آن هم امریست که مخالف دین و اخلاق و سنتهاست.[1]

نبرد مـدت‌زمـان زیـادی بـه طول انجـامیده و دو گروه اتهامات شـــدیدی به هم وارد می‌نمودند و حقایق فراوانی در میانه‌ی نبرد از بین رفت، حقایقی که حداقل شـایستگی تحقیقی متفکرانه را داشت تا از لابه‌لای آنها از روی بینش تصمیم گرفته شود.

---

[1] . کسی به فکر تأسیس دانشگاه ویژه‌ی بانوان نبود.

اما موافقان؛ مسـئله نزد آن‌ها تمام‌شـده بود و نیازی به درنگ و بررسـی نداشـت. آن‌ها -چه آگاهانه یا نا آگاهانه- به تخریب و نابودی جامعه‌ی اسـلامی سـوق داده می‌شـدند، بلکه با اسـتفاده از «قضـیه‌ی زن» به طور مشـخص برای ایجاد این ویرانی و نابودی کشیده می‌شدند.

اما مخالفان بر چه اساسی گام بر می‌دارند؟

ظاهر امر نشان می‌داد که اساس حرکت آن‌ها اسلامی است و در کلام آنان عملاً نام دین و اخلاق و سـنت‌ها فراوان وجود دارد، اما آیا آن‌ها آگاهی حقیقی‌ای از اسلام داشتند؟

در حقیقت آگاهی آنان از اسـلام ناچیز بوده اسـت و اخلاص و وفاداریشان به سنت‌ها در حس‌شان عمیق‌تر از وفاداری به دین بود! یا به‌عبارت دیگر: سـنت‌هایی که بر آن حریص بودند و از آن دفاع می‌کردند در حس آن‌ها با دین درآمیخته بود به این دلیل اخلاص و وفاداری به سنت‌ها و دین بر آنان مختلط شده بود!

اما درحقیقت سـنت‌هایی اسلامی نبودند بلکه سنت‌هایی جاهلی بود کـه امـت مسـلمـان هنگام عقب‌ماندگی عقیدتی خود به آن‌ها برگشـته بود سـپس در حس او با اسلام درآمیخته بود و کسانی که خالصـانه از آن‌ها دفاع می‌کردند گمان نمودند که دارند از دین دفاع می‌کنند!

قلدری و غرور مرد بدون شک یکی از عناصر این قضیه است.

مرد دوست می‌داشت با چیزهایی، متمایز و بی‌نظیر گردد، حال چه از چیزهایی بود که خداوندﷻ حقیقتاً او را با آن‌ها متمایز ساخته بود یا از آن چیزهایی که جاهلیت او را با آن‌ها متمایز نموده بود و این دو امر باهم در حس او درهم می‌آمیزد در نتیجه اعتقاد پیدا می‌کند که آن دو -هردو- از اصل دین بوده و این‌که او هرگاه از وجه تمایز خود دفاع می‌کند و زن را از پیوستن به خود باز می‌دارد در واقع از دین دفاع می‌کند!

مدافعان «قضیه‌ی زن» فرصت را از دست ندادند که از این نقطه ضعف در موضع مخالفان استفاده ببرند یعنی از آن حداکثر استفاده را ببرند. پس به کنارنهادن کامل دین از این قضیه فراخواندند و نیز به سخن گفتن از آن بر این اساس دعوت کردند که قضیه‌ی سنت‌هاست و هرگاه به این صورت باشد بنابراین آن‌ها سنت‌هایی کهنه و پوسیده‌اند که می‌بایست از بین بروند و سنت‌های جدیدی جایگزین آن گردد که امروزی، مترقی و پیشرفته باشند.

طبیعتاً دینداران و افراد حریص بر اخلاق از منحصرنمودن این قضیه در محدوده‌ی سنت‌ها و خارج‌کردن آن از دایره‌ی دین راضی نشدند، همچنین هرگاه نبرد بالا می‌گرفت دشمنانشان آن‌ها را به این سخن فرا می‌خواندند که دین را وارد همه‌ی امور ننمایید! چون دین هیچ ربطی به این امور ندارد!!

اما در نهایت مخالفان شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند سپس ساکت شدند و درنتیجه، امری که دشمنان برای آن توطئه‌ها

چیدند تثبیت گردید. بنابراین «امری واقعی» شد چه دینداران راضی بودند یا نه، و چه نظر خود را ابراز داشتند یا که سکوت نمودند.

چرا این اتفاق افتاد؟!

آن‌گونه که خیالبافان گمان می‌کنند سببش نه «پیشرفت جهانی» بود و نه فشار تمدن غربی و نه «حقی» که مغلوب شده باشد و سپس آن‌گونه که مدافعان قضیه‌ی زن منتشر کردند به پیروزی برسد. و نه جهانی‌بودن «طبیعت این قضیه» که باید در تمام زمین به جریان بیفتد و حتی نه تهاجم فرهنگی که امور را وادار نماید تا این حالت را به خود بگیرد.

بلکه قبل از هر چیزی شکست داخلی، ناشی از خلأیی بود که به نوبه‌ی خود سبب عقب‌ماندگی عقیدتی و خودباختگی در برابر داشته‌های غرب بود و موجب این تصور گردید که هرچیزی مادامیکه از جانب قدرتمندان چیره می‌آید حتماً باید درست باشد!

بله، درحقیقت این یک شکست روحی بود که تهاجم فرهنگی را مسلط گردانید و همین بود که سبب اجرای توطئه‌های برنامه‌ریزی شده‌ی دشمنان شد، انگار که امری حتمی است و کسی توان ایستادن در این راه را ندارد!

هیچ یک از این اتفاقات نمی‌افتاد اگر مسلمانان بر اسلام صحیح می‌بودند.

زیرا عقیده‌ی زنده‌ی مسلط بر دل‌ها شکست نمی‌خورد و پیروانش بر اثر هر فشاری هم که بر آن‌ها بیاید از آن دست نمی‌کشند.[1]

برتری ایمانی، مردم را از ذوب‌شدن در دشمنانشان حفظ می‌کند هرچند که در جنگ و نبرد در برابر دشمن شکست بخورند.

بی‌نیازی درونی که ایمان واقعی به خداوندﷻ و تطبیق صحیح منهج ربانی آن را به‌وجود می‌آورد مسلمان را - چه فرد و جماعت و چه جامعه و حکومت - بی‌نیاز از وام‌گیری از دنیای ارزش‌ها و مبانی می‌کند - چه برسد به گدایی!- و هرگاه به چیزی از امور دنیا که نزد خود ندارد نیاز پیدا کند با سربلندی و برتری یک مؤمن آن را به دست می‌آورد و آن را مطیع منهج ربانی خویش می‌نماید و مالک آن می‌شود نه برده و مملوک آن.

تهاجم فرهنگی نمی‌توانست به نفوس مسلمانان نفوذ یابد -اگر بر اسلامی صحیح می‌بودند- و نمی‌توانست به عقول و افکار و احساسات آنان راه یابد تا آنان را از پایگاه خود ریشه‌کن کند و سیل‌آسا با خود ببرد، همانند کف سیل، آن‌چنان که رسول‌خداﷺ چهارده قرن پیش آن‌ها را توصیف نموده است.

فشار تمدن غربی نمی‌توانست مسلمانان را از جایگاه‌های خود بیرون کند درحالی‌که تمدن غربی باوجود تمام پیشرفت علمی و مادی و تکنولوژی‌ای که در خود دارد تمدنی دروغین و زشت در

---

[1]. بنگر به فشارهایی که به مسلمانان در مکه آمد و بنگر به قتل‌عام‌های فجیعی که امروزه برای خاموش کردن بیداری اسلامی صورت می‌گیرد و با این وجود خاموش نمی‌شود.

دنیای ارزش‌هاست. و مسلمانان شایسته‌ی این بودند که همه‌ی پیشرفت علمی و مادی و تکنولوژی مورد نیاز خود را بگیرند - آن‌گونه که اولین بار از رومیان و ایرانیان گرفتند- بدون این‌که اسلام خود را از دست دهند یا بدون این‌که از هویت خویش دست بکشند یا بدون این‌که ارزش‌ها و موازین در حس آنان درهم آمیزد.

«تکامل جهانی» نمی‌توانست مسلمانان را مغلوب نماید چون‌که امری «حتمی» و حقیقی نبود آن‌چنان که یهودیان به بشریت القا کردند تا آن‌ها را به مسیری بکشانند که در آن غرقشان کنند. اروپا به خاطر نداشتن عقیده‌ی صحیح در جریان تکامل یهودی غرق شد و نیز به این دلیل که عقیده‌ی منحرفش به کار زندگی نمی‌آمد و توان مقاومت در برابر مکر یهودیان را نداشت.[1] اما مسلمانان شایستگی داشتند پایداری نمایند و در مقابل «تکامل» دروغینی شکست نخورند که انسان در آن بزرگترین شکست تمام تاریخ خود را در میدان ارزش‌ها و اخلاق و مبانی، حتی در میدان «انسانیت انسان» تجربه نمود، با وجود درخشش رباینده و با وجود سخنان فراوان در این عصر که در مورد «انسانیت انسان» گفته شد..!

مسلمانان شایستگی داشتند که پایداری نموده و شکست نخورند چون آن‌ها از یک طرف عقیده‌ای صحیح را در اختیار داشتند و از طرف دیگر صلاحیت ایستادن در برابر مکر و نیرنگ یهودیان را دارا بودند، زیرا خداوندﷻ در صورت استقامت بر این شرط به آنان

---

[1]. در صورت تمایل رجوع شود به فصل "دور الیهود فی إفساد اروبا" از کتاب "مذاهب فكرية معاصرة".

وعده‌ی نجات در برابر این مکر را داده است: ﴿وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ١٢٠﴾ [1] «و اگر صبر نمایید و تقوا پیشه کنید مکر و نیرنگ آنان هیچ ضرری به شما نمی‌رساند».

حتی مسلمانان شایستگی داشتند افکار منحرف بشریت در قبال نادانی داروینیسم و نادانی تکامل و نادانی مادیگرایی و نادانی تفسیر شهوانی رفتار بشری و تفسیر ماشینی حیات و نادانی «آزاد شدن» از تمام ارزش‌ها و نادانی بیرون‌بردن زن از خانه و وظیفه‌اش که به خاطر لقمه‌ی نانی به رنج و زحمت بیفتد و خودفروشی نماید و دیگران را به فساد بکشاند و درنهایت امر تمام جامعه را با خود فاسد نماید تصحیح و اصلاح نمایند.

البته اگر بر اسلامی صحیح می‌بودند!

اما نبودند و لذا پس این بلاها بر سرشان آمد و به جای این‌که راه و روش زندگانی بشریت را اصلاح نمایند و آنان را به منهج حق دعوت کنند خود از منهج ربانی‌شان دست کشیدند و شروع به نفس‌نفس زدن در ورای جاهلیت اروپایی نمودند و در این ذلت و خواری از آن کسب اجازه کردند که به آن‌ها اجازه‌ی نفس‌نفس زدن پشت آن را بدهد و آنان را تحقیر نکند و خوارشان نشمارد تا درنهایت بتوانند خود را به اروپا برسانند!

---

[1]. آل عمران: ۱۲۰.

این، تفسیر حقیقیِ آن چیزیست که در قضیه‌ی زن و تمام قضایای دیگری که در هنگام جنبش معاصر، مسلمانان را دچار رنج و درد نمود، اتفاق افتاد.

زن وارد دانشگاه شد نه فقط «برای این‌که علم بیاموزد»، بلکه «برای این‌که آزاد شود»!

برای این‌که از دین و اخلاق و سنت‌ها آزاد شود!!

به زن گفته شد – چنان‌که درگذشته به زن اروپایی گفته شد– که آموزش و اختلاط با مردان و آزادی و «تجربه» همگی «حقوق» زن است، قبلاً دین و اخلاق و سنت‌ها، او را از پرداختن به این حقوق باز می‌داشت اما امروزه می‌بایست تمام موانع درهم شکسته شوند تا زن به حقوق خود دست یابد.

طبیعتاً با یک جهش اتفاق نیفتاد، بلکه همه چیز کم‌کم و به تدریج پیش رفت، برنامه‌ریزان هم توقع نداشتند که یک جهش اتفاق بیفتد –اگرچه دل‌هایشان در آرزوی دیدن آن بود– و در جهان واقعیت هم چنین چیزی امکان نداشت.

چهار نفر از دختران دانشکده‌ی ادبیاتِ «دانشگاه المصری» وارد شده و در آن روز همه‌ی حریم‌های موجود را شکستند، درحالی‌که تمام جامعه –بین موافق و مخالف– نظاره‌گر تجربه‌ی جدید و نتایج ناشی از آن بودند.

البته مقداری ادب و شـرم و حیا وجود داشـت، چه از طرف آن چهـار دختر و چـه از جـانب دانشـجویان موجود در سـالن‌ها و تالارهای دانشگاه، و فضایی محتاطانه حاکم بود.

با تمام این‌ها «امینه سعید» در خاطرات خود که روزنامه‌ی الهلال آن را برایش منتشـر نمود –او یکی از آن چهار دختری اسـت که حریم‌ها را «درهم شکستند» تا لیاقت دختر مصری را با این کارهای خود ثابت نمایند!– او نوشـته و می‌گوید: در امتحان شـفاهی پایان سـال بود و هیئت –امتحان زبان انگلیسـی– متشـکل از یک اسـتاد انگلیسـی و یک اسـتاد مصـری بود و اسـتاد انگلیسی پیش از آغاز امتحان، سؤالی درباره‌ی نظر او پیرامون عشق پرسید!

او می‌گویـد در ابتدای امر درنگی کرد و حتی اسـتاد مصـری خشـمگین شـد تا حدی که چهره‌اش سـرخ گشته و هیئت را ترک کرد و استاد انگلیسی به او گفت: چیزی از او به دل مگیر! ادامه بده!

و می‌گوید: که بدون درنگ و شـرم و حیا شروع به سخن گفتن –از عشق– نمود! و همین مطلوب است!

دانشگاه المصری –یعنی دانشگاه قاهره‌ی کنونی– تأسیس نشد تا پاسـدار ارزش‌های اسـلامی باشـد و نه به این خاطر که پسـران و دختران جوان را به شکلی اسلامی پرورش دهد.

بلکه تأسـیس شـد تا منبری «آزاد» باشـد که دین و اخلاق و سنت‌ها به‌صورت شفاهی و عملی در حد امکان از آنجا مورد هجوم قرار گیرند البته همراه با پرهیز از هجوم بی‌شرمانه به‌صورت یکباره،

تا این‌که گامهای دانشگاه مستحکم شود و نشان‌های ثابت از نشانه‌های زندگی مصری گردد، سپس بعد از آن مانعی ندارد که هرچه می‌خواهد را آشکارا و بی‌پرده انجام دهد و در این هنگام چیزی که بعد از ثبات و استقرار ریشه‌کن شده توان آسیب رساندن را ندارد.

دوران مدرسه‌ی عالی معلمان -دنلوبیه- در صادر کردن معلمان به پایان رسیده بود، معلمانی که آموزش نسل‌ها را در مدت‌زمان طولانی و مداوم انجام خواهند داد و همانند گذشته نفرت از دین و دینداران و جدایی از آداب و ارزش‌های آن و بندگی کامل برای غرب را در وجودشان می‌پراکنند.

امروزه هدف، گسترش دایره است. معلمان مهم هستند بله، و مناسب هستند بله، اما معلم به خاطر طبیعت پرورشی خود دارای دیدی محدود بوده، پا از دایره‌ی خود فراتر نمی‌گذارد و حیات او بعد از مدتی دارای یکنواختی خسته‌کننده‌ای می‌شود و در لاک خود فرو می‌رود و سرزندگی و باروری اندیشه‌اش را از دست می‌دهد.. مگر تعداد کمی که این‌گونه نیستند.

امروزه ما می‌خواهیم «آزاد اندیشانی» داشته باشیم که «آزادی اندیشه» را در سطح تمام جامعه، مرد و زن و همه‌ی افراد آن منتشر نمایند.

مدرسه‌ی عالی معلمان با وجود تمام «خدماتی» که ارائه داد به خاطر شکل و ساختار خود از انجام این مأموریت خطرناک ناتوان است. و تنها چیزی که توان این کار را دارد دانشگاه است.

به همین دلیل دانشــگاه از لحظه‌ی نخســت -نزد برنامه‌ریزان- دارای اهداف مشخصی بود.

مردم به هنگام تولد دانشــگاه شــادی بسیاری کردند و جوانان با شــوق و اشــتیاق به آن روی آوردند زیرا -به ظاهر- گام آموزشی و فرهنگی عظیمی بود، بعد از کاهش تأثیر «الازهر» و رویگردانی مردم از آن و انزوایی کــه مــدارس دنلوبیــه بر الازهر تحمیــل نمود، دانشگاه‌های جدید شکاف موجود در زندگانی مصری را پُر می‌کرند. و نیز امر دیگری که بر شــادی و خوشــحالی این افراد می‌افزود این بود که می‌گفتند: «الآن مانند اروپا شده‌ایم .. ما هم دانشگاه داریم!».

بسیاری توقع نداشتند که دانشگاه منبری برای هجوم به اسلام و پرورش جوانانی شــود که آشــکارا به تحقیر تمام ارزش‌های دینی می‌پردازنــد درحالی‌که غرور علمی -یا جهلی!- با این پشــتوانه که آنان «فارغ‌التحصــیلان دانشگاه» یا «نوع» جدید هستند! سرمست‌شان کرده بود. کسی نمی‌توانست جلوی آن‌ها را بگیرد یا با آنان به جرّ و بحث بپردازد یا اشتباه آن‌ها را گوشزد کند که در غیر این صورت او نادان، واپس‌گرا و عقب‌مانده تلقی می‌شد: پس این‌جا -در دانشگاه- تنها اینجا، علم حقیقی و دید وســیع و فکر آزاد و نگاه پیشــرفته و روح علمی و اراده‌ی زندگانی آزاد وجود دارد. و در هر مکانی دیگر -هرجا که می‌خواهد باشد- واپس‌گرایی و جمود و عقب‌افتادگی و تعفن فاسدِ زاده‌ی دوران انحطاط و جهل ننگینی که در تاریکی‌ها به ســر می‌برد بدون این‌که با جریان زنده‌ی حیات درآمیزد وجود دارد.

و همین برای بـدی و نـادانی و عقب‌ماندگی اهل آن کافیســت که «زبانی خارجی» نمی‌دانند![1]

شـایـد مردم -در ابتدای امر- توسـط مسـتشـرقانی که به اسـلام اهانت می‌نمودند و چهره‌ی آن را زشـت جلوه داده و آشکارا به آن هجوم می‌بردند غافلگیر شدند، استادانی در دانشکده‌ی ادبیات بودند که افکار این مستشرقان را برای دانشجویان تدریس می‌کردند که در آن‌هنگام تحت نظارت طه حسـین «مسـئول ادبیات عرب» و رئیس بخش زبان عربی اداره می‌شـد و در میان مسـتشـرقان، مسـتشـرق یهودی «مرژولیوث» بود که می‌گفت: «محمد مجهول‌النسب و گمنام اسـت! زیرا عرب‌ها اسـم عبدالله را روی کسی که نسبی مشخص و شـناخته شـده ندارد می‌گذاشـتند به این دلیل محمد بن عبدالله پسر مردی مجهول النسـب و گمنام اسـت!». و این تهمت و بهتانی است که کسی دیگر از مستشرقان آن را بر زبان نیاورده است![2]

شـایـد هم مردم از «طه حسین» غافلگیر شدند که در کتاب «شعر جاهلی» می‌گوید: «تورات و انجیل می‌توانند از ابراهیم و اسـماعیل

---

[1] . شـاید بسیاری از خوانندگان نمی‌دانند که من از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه هستم و زبان و ادبیات انگلیسـی را در آن خوانده‌ام، آنچه اینجا بیان می‌کنم به خاطر تعصـب تحصـیلی برضـد دانشـگاه دیگر نیسـت! بلکه این حقیقتی است که گمان می‌کنم -اکنون- همه می‌دانند! و کسی انکار نمی‌کند دانشـگاه از جانب (فرهنگی) دید وسـیعی داشـت و دانش‌آموختگان آن بیشـترین برخورد را با افکار (جهانی) داشـتند. اما توجه دانشـجویانش به نقد تمدن غربی و انتخاب ثمره‌ی مفید آن برای اسـتفاده در یک (جنبش) حقیقی همراه با مطرح نمودن ثمره‌ی فاسـد آن نبود بلکه برخلاف این و از بزرگترین وسایل "غرب‌گرایی"به شمار می‌رفت.

[2] . بنگر به " الديانة المحمدية Mohamedanism ". تالیف مرژولیوث، در فرهنگ نامه‌ی تاریخ جهان Universal History of The World.

بگویند و قرآن هم می‌تواند در مورد آن دو سخن بگوید اما نه این و نه آن، وجود تاریخی آن دو را به اثبات نمی‌رساند»[1]، که با این سخنان او در دانشگاه جدید در سکوی نخست قرار می‌گیرد سپس بعد از مدتی در کتاب خود «آینده‌ی فرهنگ در مصر» می‌گوید: «مصر هرگز بخشی از شرق نبوده بلکه همیشه جزئی از حوزه‌ی دریای مدیترانه بوده است و تمام خیری که به مصر رسیده از ناحیه‌ی حوزه‌ی دریای مدیترانه بوده و همه‌ی شرّی که به مصر رسیده از طرف شرق به آن رسیده است».

شاید هم از سخن کسی غافلگیر شدند که می‌گفت: داستان‌های قرآن‌کریم داستان‌هایی «فنی» است، یعنی از حقایقی تاریخی و اشخاصی حقیقی سخن نمی‌گوید بلکه تنها داستان‌هایی فنی است که ساخته و پرداخته‌ی خیال، و برای اغراضی فنی است![2]

باز هم و باز هم و باز هم و... غافلگیر شدند. و خشم شدید بسیاری از آن‌ها را برانگیخت اما آن خشم و هیجان ضعیف‌تر از آن بود که چیزی از واقعیت را تغییر دهد و واقعیت جدید پیوسته جای‌پای خود را محکم می‌کرد و برنامه‌ریزان پشت‌پرده در آن دست

---

[1] . افکار اساسی این کتاب اینست که شعر جاهلیِ حقیقی، بلیغ‌تر و شیواتر از قرآن بوده و به این دلیل مسلمانان دست به نابودی آن زده‌اند و شعری را ساخته‌اند که بلاغت کمتری نسبت به آن دارد و آن‌را به شاعران جاهلی نسبت داده‌اند، این افکار مرزولیوث است که «طه حسین» آن‌ها را به خود نسبت داد! و این کتاب به هنگام چاپ، جنجال زیادی را برانگیخت اما در گفتگویی مطبوعاتی که محمود عوض در مجله‌ی صباح الخیر یک سال قبل از مرگ «طه حسین» با او داشت از وی در مورد افکارش در این کتاب پرسید، طه حسین هم به صراحت بیان کرد که او کماکان به حرف حرف این کتاب مؤمن است!

[2] . دکتر محمد احمد خلف الله در کتاب "الفن القصصی فی القرآن الکریم".

می‌برنـد طوری کـه مردم بـه آن عـادت کننـد. تا این‌که زمانی فرا می‌رسـد که «مردم» خود فارغ‌التحصـیل این دانشـگاه می‌شـوند (یا دانشـگاه‌هایی که بعدها تأسیس گردید). درنتیجه افکار و برداشت‌ها و انگیزه‌ها و رفتارها به هم نزدیک شـد! و دیگر چیزی از جریانات دانشگاه‌ها نبود که خشم به اصطلاح «افکار عمومی» را برانگیزد!

دانشـکده‌ی ادبیات به‌طور مشخص به «پرورش» امثال این افکار و نگرش‌ها و پرورش «آزاد اندیشـان» اختصـاص یافت که به انجام وظیفه در از بین‌بردن «کثافت» و «آلودگی» افکار و عقول بپردازند تا به‌جای آن مفاهیم غربی از دین و اخلاق و سـنت‌ها را قرار دهند و جامعه‌ای جدید را مبنی بر راه و هدف برنامه‌ریزان پشـت‌پرده ایجاد نمایند تا پسـران و دختران این جامعه «آزاد شوند» و «آزادشدگانی» گردند که آنچه از آنان خواسته می‌شود بر سرِ دین بیاورند.

اما دانشـکده‌ی حقوق، برای پرورش نسل‌هایی ایجاد شد که به قانون وضـعی دعوت می‌کند - زیراکسـی که بر آن پرورش‌یافته در آن متخصـص شده و دیگران علمش را نیاموخته‌اند، بنابراین طبیعی اسـت که نسبت به آن تعصب داشته باشد و با هر چیزی غیرازآن به دشـمنی بپردازد- و قضیه‌ی حکم کردن به شرع و قانون خداوند ﷻ را کـاملاً از ذهن‌ها دور می‌گردانند؛ زیرا اصـــلاً در ذهن آن‌ها وارد نشـده اسـت و از میان همین افراد، سـیاسـت‌مداران و مسـئولین حکومتی و نام‌های برجسـته‌ای که در زمینه‌ی اجتماعی می‌درخشند به چشم می‌خورد.

اما دانشگاه‌های کاربردی، به پرورش افراد فنی و متخصص همانند پزشکان و مهندسان و کارشناسان کشاورزی و دیگران می‌پردازند اما آن‌ها را به شیوه‌ی غربی محض پرورش می‌نمایند، یعنی «سکولارها»[۱] که تاب و تحمل سخن‌گفتن از امور دین را نداشته چه برسد به این‌که خودشان دیندار باشند زیرا آن‌ها طالب «علم» هستند درحالی‌که دین خرافات است و چون‌که آنان «واقع‌گرا» هستند و دین افسانه است و به این دلیل که آن‌ها «مغز متفکر» هستند و شایسته‌ی آنان نیست که تا سطح عوامی که از «حقایق علمی» آگاهی ندارند خود را پایین بیاورند. علاوه بر آن، آن‌ها با دیگر «سکولارهای» امثال خود در غرب متفاوت می‌باشند، چون‌که اینان زبان سرزمین خود را تحقیر می‌کنند به این دلیل که زبانی عقب‌افتاده بوده و به درد علم نمی‌خورد و –این‌گونه است که– با زبان اربابان متمدن خود سخن می‌گویند و نمی‌پذیرند به کلامی که به عربی نوشته شده نگاه بیندازند زیرا که عربی در اصل زبان جمود و عقب‌ماندگی است هرچند آن چیز که به عربی نوشته شده قرآن باشد.. بلکه این کتاب (قرآن) بویژه، همان است که بیشترین نفرت را از خواندن یا نگاه کردن به آن دارند!

---

[۱] . واژه‌ی "علمانیة یا سکولاریسم" ترجمه‌ی عربی و فریبنده‌ی کلمه‌ی "Secularism" است و بهتر اینست که "بی دینی" نامیده شود. در صورت تمایل بنگر به فصل "العلمانیة" از کتاب "مذاهب فکریة معاصرة". و آنچه شایان ذکر است این‌که این ترجمه‌ی فریبنده ساخته و پرداخته‌ی لبنانی‌های مسیحی می‌باشد!!

دانشکده‌ها و تخصصات، این چنین با همدیگر همراه می‌شوند تا درنهایت نسـل دلخواه دشـمنان اسلام را پرورش دهند! نسلی کاملاً متمایل به غرب و متنفر از «بازگشت» به اسلام.[1]

کما این‌که از جمله اهداف دانشـگاه، پرورش نسـل جدید از «مردان آزادشـده» بود -کسـانی که به اسـلام پشت کرده و به غرب روی آوردند- چه از دانشـکده‌ی ادبیات یا حقوق یا دانشـکده‌های فنی، به همین صورت نیز از اهداف آن پرورش نسل جدید از «زنان آزاد شـده» بود که از دین و اخلاق و سـنت‌ها دست کشیده باشند. پس «دختر دانشـگاهی» و «روشـنفکر» و «آزاد شـده» عنوانی برای تغییر مطلوب و در همین وقـت انگیزه‌ای برای «آزادی» مطلوب و بیشتر بوده است!

امـا اینجا بود که رسـانه‌های دیگر از راه می‌رسـند تا در آتش همیشگی و خاموش‌نشدنی «قضیه‌ی زن» بدمند تا تمام خواسته‌ها و تا آنجا که ممکن است انجام پذیرد.

اگرچـه «این شـعلـه» در نمـایش تظـاهرات زنـانه که در برابر پادگان‌های ارتش انگلیس در میدان اسـماعیلیه حجاب را به آتش کشـید آغاز یا شعله‌ور شد، اما مطبوعات مصری و مسیحی مارونی

---

[1]. طبیعتا قابل انکار نیست که از میان این نسل یا این نسل‌ها کسانی پیدا شوند که تحت تاثیر و تسلیم پروسه‌ی (غرب‌گرایی) قرار نگرفته‌اند، و هویت اسلامی خود را حفظ کرده باشند اما آنان قبل از "بیداری اسلامی" اندک بوده و به حساب نمی‌آمدند.

لبنانی[1] با این قضیه همراه شده و همیشه آن را به جلو پیش می‌بُردند.

دوربین مطبوعات به دنبال «دختر دانشگاهی» بود تا تمام حرکاتش را شکار نماید و طبیعتاً چهره‌های زیبا را انتخاب می‌کرد تا آن‌ها را «تبلیغی» برای این قضیه قرار دهد و شرح و تفسیرها مختلف می‌شد، اما همگی آن‌ها این گام دلیرانه را که دختر مصری برداشته بود تحسین و تأیید می‌کردند، گامی که در آن قید و بندها و حریم‌ها را درهم شکسته بود و زن مصری را از زندان تاریک «سنت‌ها» و از طرز تفکر قرون وسطای تاریک بیرون برده بود تا نور را مشاهده کند .. و آزاد شود .. و در امور جامعه مشارکت نماید![2]

---

[1] . در آن‌جا روزنامه‌های دارای اصل (مصری) وجود داشت اما آن‌ها -آگاهانه یا ناآگاهانه- دنباله‌رو روزنامه‌های مسیحی مارونی لبنانی بودند که قواعد و اصول روزنامه‌نگاری را به مصر گسیل داشتند، حتی گاهی اوقات این روزنامه‌های مصری بر هرزگی و فحشای آن می‌افزودند تا خوانندگان بیشتری از "نسل‌های جدید" از پسران و دختران را جلب نمایند!

[2] . تعبیر (قرون وسطای تاریک) از تعبیرات تهاجم فرهنگی است که -به راحتی!- بر زبان بردگان غرب می‌آید و -در حس آن‌ها- منظور اسلام می‌باشد! و اروپا -به حق- قرون وسطای خود را تاریک وصف می‌کند زیرا که واقعا تاریک بود. و ما -به حق- می‌گوییم که دین موجود در اروپا سبب آن تاریکی بود و اینکه رهایی از آن دین سبب خارج‌کردن اروپا از قرون وسطی شد زیرا که آن دین، ربانی نبود بلکه دینی بشری -جاهلی- و ساخته‌ی دست کلیسا بود و به حدی شامل خرافات و یاوه‌گوییها و دروغ‌بستن بر خداوندﷻ بود که هیچ فطرت سالم و فکر "آزادی" آن‌را نمی‌پذیرفت. اما بردگان تهاجم فرهنگی اولا فراموش می‌کنند که بین اسلام -دین ربانی و تحریف نشده- و بین دین تحریف شده‌ی کلیسا فرق اساسی وجود دارد و ثانیا فراموش می‌نمایند که قرون وسطای تاریک در اروپا درواقع دوره‌ی تاریخی درخشان به نور اسلام بود چه در مشرق و چه در مغرب و أندلس، تا آن‌جا که اروپا یاد گرفت از تاریکی به سوی نور و روشنایی بیرون رود!

در سایه‌ی این شرح و تفسیرها فرصت همیشه برای هجوم به آن «سنت‌هایی» فراهم می‌شد که زن را در خانه زندانی کرده و او را برده‌ی مرد و دارای نقص آدمیت با حقوقی پایمال شده تلقی می‌کرد که جز بارداری و زاییدن و شیردادن و «خدمت» به مرد و تربیت فرزندان هیچ کاری ندارد!

اینجا باید درنگی برای بیان حقیقت داشته باشیم، پیشتر به آن اشاره شد اما نیاز به توضیح بیشتر دارد.

درحقیقت زن عملاً مظلوم بود و عملاً رفتار زشتی با او می‌شد و مورد سرزنش قرار می‌گرفت که جاهل و نادان است و وظیفه‌اش اینست که حامله شود و بچه به دنیا بیاورد و چیز دیگری به او ربطی ندارد و این، دیدگاهی «جاهلی» بود که به جامعه‌ی اسلامی سرایت نمود آنگاه که دچار عقب‌ماندگی عقیدتی گشت و بسیاری از مفاهیم اسلامی آن فاسد شد، و جاهلیت‌ها -غالباً- به تحقیر و اهانت زن متمایل می‌شود مگر این‌که -همانند جاهلیت یونانی و رومی و وارث آن یعنی جاهلیت معاصر- به نوازش زن و فاسدکردن اخلاق او تمایل پیدا کند تا که زن مرتعی برای شهوترانی مرد گردد.

وضعیت زن در مصر - و در تمام جهان اسلام- نیازمند اصلاح بود تا کرامت انسانی به او باز گردد و او را در جایگاه شایسته‌اش به عنوان «یک انسان» قرار دهد، انسانی که خداوندﷻ او را کرامت

بخشید آن‌هنگام که برای تمام آدمیان کرامت را مقرر فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾[1] «و انسان‌ها را کرامت بخشیده‌ایم» و او را در انسانیّت با مرد برابر قرار داد و آنگاه مقرر نمود که ﴿بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍۖ﴾[2] «بعضی از شما از بعضی دیگر هستید» و برای مادر بودن زن به خاطر آن‌چه در بارداری و شیردهی تحمل می‌کند احترام و ارجمندی ویژه‌ای مقرر داشت: ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًاۖ﴾[3] «چرا که مادرش او را با رنج و مشقّت حمل می‌کند و با رنج و مشقّت او را به دنیا می‌آورد» و بر زبان پیامبرشﷺ نیز بهشت را زیر پاهای او قرار داد.

این وضع منحرف‌شده از دستورات و ارشادات اسلام بود که این شکاف را برای تهاجم فرهنگی گشود و همین بود که شیاطین از آن بهره گرفتند تا از طریق آن به جامعه‌ی اسلامی -در تمام جهان اسلام- نفوذ کنند و نقشه‌های خود را در آن به اجرا درآورند.

اگر جامعه‌ی اسلامی، اسلام را به صورت صحیح خود تطبیق می‌نمود شیاطین از کجا می‌توانستند نفوذ کنند؟

اروپا -در جاهلیت خود- فریاد برآورده و زنان خویش را از دین و اخلاق و سنت‌ها «آزاد گرداند» و زن در آنجا به‌صورت بی‌حجاب

---

[1] . إسراء: ۷۰.
[2] . آل عمران: ۱۹۵.
[3] . أحقاف: ۱۵.

و آرایش‌کرده و برهنــه بیرون می‌آیـد و خیـابان‌ها و کارخانجات و دفاتر و ادارات را پرُ می‌کند و زن - مرد و زن- در روابطی کثیف و ناپاک غرق می‌شـوند که جســم و روح را به کثافت می‌کشــاند و خانواده‌ها از هم می‌پاشـند و کودکان، آواره و سرگردان می‌گردند و جرم وجنایت و شراب و مواد مخدر و نگرانی و بیماری‌های عصبی و روانی و خودکشــی و جنون انتشــار می‌یابد. درحالی‌که جامعه‌ی اســلامی کماکان پایبندی و سربلندی و پاکی خود را حفظ می‌کند و مردان و زنانش به جاهلیت به چشم بدی و نفرت می‌نگرند..

شــاید کســی بگوید: عیب و نقص جاهلیت معاصــر که امروزه نمایان شـده است در آن روز که «جنبش زنان» در جهان اسلام آغاز گشــت برای همه آشــکار نبود و به همین دلیل جهان اســلام فریب صـورت «اصــلاحیِ» «قضیه‌ی زن»، پیش از برملا شدن فساد درونی آن را خورد.

این سخن مردود است!

در زمانی نه‌چندان دور - در ســال ۱۹۲۹میلادی- ویل دورانت نویســنده‌ی آمریکایی در کتاب خود «لذات فلســفه» این کلمات را نگاشته است:

«زندگی شـهری موانع زیادی را بر سـر راه ازدواج قرار می‌دهد وقتی که تمام اسـباب را برای رابطه‌ی جنســی فراهم می‌کند و تمام راهها را برای ارتکاب آن آســان می‌گرداند، اما رشــد جنســی در مقایسه با گذشته زودتر صورت می‌پذیرد، کما این‌که رشد اقتصادی بـه تأخیر می‌افتد. و دیگر مانند قدیم نیســت که جســم هیجان و

جوش وخروش خود را کنترل نماید، و قدرت خویشتن‌داری در مقابل طوفان جنسی ضعیف گشته است و پاکدامنی و عفتی که قبلاً فضیلت بود مسخره می‌شود و اثری از شرم و حیایی که دوچندان به زیبایی و آبرومندی می‌افزود باقی نمانده است و مردان به تعداد گناهان خود افتخار می‌کنند و زنان خواستار حق خویش در ماجراجویی‌های ویرانگر و نامحدود در برابری کامل با مردان هستند و رابطه‌ی نامشروع قبل از ازدواج امری عادی شده و زنان فاحشه به خاطر رقابت زنان هوسباز و نه از ترس پلیس، از خیابان‌ها پنهان شده و فرار می‌کنند».[۱]

«...بی‌بند وباری‌ای که بعد از ازدواج روی می‌دهد غالباً نتیجه‌ی عادت نمودن قبل از آن است. ما گاهی تلاش می‌کنیم علت‌های حیاتی و اجتماعی را در این حرفه‌ی رایج بفهمیم[۲] و گاهی از آن چشم‌پوشی می‌کنیم به اعتبار این‌که این امر در دنیای انسان واجب و ضروریست. این رأی و نظر رایج اکثر اندیشمندان عصر حاضر است اما این سخن شرم‌آور است که ما از حال و وضع نیم میلیون دختر آمریکایی که خود را تسلیم قربانگاه بی‌بند وباری می‌کنند خوشحال باشیم درحالی‌که این وضعیت در تئاترها و کتاب‌های بی‌پرده و بی‌ادبانه جلوی چشم ما ظاهر می‌شوند، همان سالن‌های تئاتر و کتابهایی که تلاش می‌کنند با برانگیختن میل جنسی در مردان

---

[۱] لذات فلسفه، تألیف:ویل دورانت، ترجمه‌ی فارسی: عباس زریاب خویی، ص۹٤.

[۲] . مقصود او پیشه‌ی زنا و روسپی‌گری است. و مشاهده می‌شود که او با وجود درد و رنجی که بر دختر آمریکایی احساس می‌کند برای آن کار توجیهاتی می‌آورد!

و زنان محروم از ازدواجی که ضامن سلامتی است — و در آن‌حالی که آن‌ها در تب و تاب آشوب صنعتی هستند - مال اندوزی نمایند».

«...به محض این‌که دختر شهری از انتظار به ستوه آمد، کشیده شد به چیزی که در جریان ماجراجویی‌های پوچ و بیهوده همانند آن سابقه نداشته است. پس این دختر تحت تأثیر تحریکی هولناک از عشق‌بازی و خوش‌گذرانی و هدایای گوناگون و مجالس شراب‌نوشی، در دام بهره‌وری از لذت‌های جنسی افتاد. و گاهی اوقات ممکن است که آزادی رفتار زن به بازتاب اقتصادی وی برگردد در این صورت او دیگر در گذران زندگی خود به مرد متکی نمی‌باشد. و گاهی مرد ازدواج با زنی را نمی‌پذیرد که همانند خودش در این عشق‌بازی‌ها مهارت‌یافته است. اما چون زن درآمدِ مناسبی دارد مرد منتظر را از شک و تردید بیرون می‌آورد زیرا دستمزد اندک مرد برای هزینه‌ی هردوی آن‌ها در سطح کنونی زندگی‌شان کافی نمی‌باشد و چون زن حقوق دارد مرد چگونه از آن می‌گذرد».[1]

«...ما باید بگذاریم دیگران که می‌دانند، نتایج تجربه‌های خود ما را به ما اطلاع دهند، احتمال قوی اینست که آن نتیجه‌ها باب میل و اراده‌ی ما نخواهد بود؛ چون ما غرق در گردابی از تغییر هستیم که بدون شک ما را به سرانجامی قطعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد برد که ما در انتخاب آن هیچ اراده‌ای از خود نداریم و در این سیل

[1] . مقصودش اینست که مرد، ازدواج با دختر دارای فساد اخلاقی را نمی‌پذیرد اما فشار اقتصادی او را وادار می‌نماید که در نهایت و بعد از شک و تردید آن را قبول کند.

خانمان‌برانداز از عادتها و سنت‌ها و قوانین که از راه رسیده هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد..».[1]

پس اگر این امر نزد فردی غیر مسلمان همانند ویل دورانت – بلکه فردی ملحد که تمامی ارزش‌های دینی و اخلاقی را به مسخره می‌گیرد- بیش از پنجاه سال پیش واضح و روشن بوده البته که باید نزد جامعه‌ی مسلمان کاملاً واضح بوده باشد، جامعه‌ای که به‌وسیله‌ی بینش ایمانی نشأت‌گرفته از ایمان خود به کتاب خداﷻ و سنت پیامبرشﷺ هدایت می‌یابد و معتقد به حتمی بودن سنت‌های ربانی در حیات بشری می‌باشد آنگاه که مردم برای آن اسباب را به کار می‌گیرند و به نتایج بد ناشی از فساد اخلاقی در حیات ملت‌ها و افراد باور دارند.

اما قضیه اینست که جامعه‌ی اسلامی از حقیقت اسلام به دور بود و عامل شکافی که شیاطین از آن نفوذ کردند هم از اینجا بود!

هنگامی‌که نفوذ کردند نگفتند که جامعه از اسلام صحیح فاصله گرفته و می‌بایست به آن برگرد، پس به این خاطر نیامدند و به این خاطر جنجال به پا نکردند! بلکه آنان -با تمام تلاش خود- عمل می‌نمودند تا این امت را از دایره‌ی اسلام خارج گردانند و برایش راهی را ترسیم کنند که کاملاً او را از اسلام دور می‌نماید و -با هر راهی- از بازگشت به آن باز می‌دارد.

---

[1] . گزیده‌هایی گذرا بود از کتاب "لذات فلسفه" اثر ویل دورانت، ترجمه به عربی عبدالعزیز جاوید و در اصل، تفصیل این موضوع مابین ص۱۲۶ تا ۲۳۶ ترجمه‌ی عربی را فرا می‌گیرد.

اگرچه شیاطین در مبانی حرکت خود اسلام را به کار گرفته بودند -آن‌گونه که قاسم امین و دیگران از آن استفاده کردند- تا آن را سپری در مقابل تیرهای مخالفانی قرار دهند که -بدون شک- تیرهای گمراهی و ارتداد از دین را متوجه آن‌ها می‌نمودند، اما این مرحله به سرعت اهداف و دورانش به پایان آمد و آن‌ها موضع‌گیری حقیقی خود از اسلام را آشکار کردند که آن، موضع طرد و راندن و مخالفت و حمله بود که در دو مرحله‌ی پشت سرهم -به حکم شرایط- انجام گرفت که مرحله‌ی نخست حمله به «سنت‌ها» و مرحله‌ی بعد حمله به «دین» به شکلی واضح و آشکار بود.

در مرحله‌ی هجوم نخست به سنت‌هایی که عملاً تحت تأثیر بازگشت به جاهلیت بود حمله بردند، جاهلیتی که جامعه‌ی اسلامی در نتیجه‌ی عقب‌ماندگی عقیدتی خویش و تطبیق نکردن اسلام به‌صورت حقیقی به آن بازگشته بود اما آن‌ها حریص بودند بر این‌که سنت‌های اسلامی حقیقی‌ای را که خداﷻ و پیامبرشﷺ مقرر نموده بودند نیز همراه با سنت‌های فاسد در دایره‌ی حمله وارد نمایند و همگی آن‌ها را سنت‌هایی «پوسیده و کهنه» می‌خواندند که می‌بایست از بین بروند و تغییر یابند کما این‌که حریص بودند تمامی آن سنت‌ها را میراث قرون وسطای «تاریک» بنامند که شایسته است در عصر جدید -عصر روشنایی و آزادی و حرکت- از صحنه‌ی روزگار محو شوند!

در این هجوم -به این شکل- بدون شک خباثتی مکارانه وجود داشت، حقیقت اینست که هر دو نوع از سنت‌ها -درست و فاسد-

در کنار هم در حیات اسلامی موجود بود اما -اگر نیت‌ها خالصانه بود- به آسانی می‌شد آن‌ها را از هم جدا کرد و سنت‌های حقیقی و درست را که عملاً از کتاب خداوند و سنت پیامبرش ﷺ سرچشمه گرفته بود باقی گذاشت و با سنت‌های فاسد و نادرست مبارزه نمود، سنت‌هایی که در مورد زن نتیجه‌ی بازگشت به جاهلیت بود، حتی در صورت لزوم می‌شد با افرادی که به آن سنت‌های نادرست پایبند بودند هم وارد نبرد شد؛ زیرا «علماء» در حیات این امت در نبردهای شدیدی که ضد انحرافات جامعه وارد شده‌اند خود را نشان داده‌اند هرچند که تمام جامعه غرق در آن بوده است و تأثیرات اصلاحی خود را به اندازه‌ی تلاشی که صرف نموده و به اندازه‌ی خالصانه‌بودن این تلاش برای خداوند ﷻ بر جای نهاده‌اند.

نااهلان و شیطان‌صفتان از تیرگی و کدورتی که در پیروان اسلام نسبت به اسلام پدید آمده بود طوری سوء استفاده کردندکه دیگر بین حق و باطل را تشخیص نمی‌دادند، و به ویژه از نادانی «روشنفکران» بهره گرفتند پس به ظلم و ستم آشکاری که خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ هم آن را رد نموده حمله کردند و همراه با آن، سنت‌های حقیقی اسلام را نیز داخل نمودند بر این مبنا که آن سنت‌ها بخشی از ظلمی است که می‌بایست از بین برود و -در ابتدای امر- ادعا نمودند که آن سنت‌ها از دین نیست بلکه ساخته و پرداخته‌ی افرادی متعصب و کوته‌بین است که آن‌ها را از نزد خود پدید آورده و به دین چسبانده‌اند! تا این‌که بذر نفرت و بیزاری از آن سنت‌ها را در دل «روشنفکران» کاشتند و آن را در دلهایشان جای‌گیر نمودند و به

صـــراحت در مرحله‌ی آخر به آن‌ها گفتند که آن ســـنت‌ها از دین اســـت! و آشـــکارا به آن‌ها گفتند: درحقیقت خود «دین» اصـــل بلا و مصـــیبتی است که می‌بایست از دست آن خلاص شد و آن را پشت سر انداخت!

بـه رهـا نمودن زن در جهـل و نادانی و عدم آموزش وی حمله بردند درحالی‌که این مســـئله عملاً از ســـنت‌های فاســـدی بود که جامعه‌ی اســـلامی به خاطر دوری از آموزه‌های اســـلام به آن دچار شده بود.

به تحقیرنمودن و بی‌حرمتی به زن و سرزنش او و به این اعتبار که کارش حامله‌شدن و بچه به دنیا آوردن است و حق دخالت در هیچ کار دیگری را ندارد حمله نمودند درحالی‌که این مسئله نیز عملاً از سنت‌های فاسد و کاملاً ضد آموزه‌های اسلام بود.

بـــه ازدواج درآوردن زن بـــدون اجازه و تمایل او را مورد هجوم قرار دادنـــد درحـــالی‌که این هم از ســـنت‌های فاســـد و مخالف با نصوص صریح احادیث پیامبرﷺ بود.

اما آن‌ها –در کنار این‌ها– به حجاب زن و به ماندن در خانه‌اش و بیرون نرفتنش جز برای ضرورت حمله کردند و آن را این‌گونه به تصـویر کشیدند که خانه، زندانی است که مرد به خاطر خودخواهی و از روی ســـتم، زن را در آن نگه داشـــته اســـت حال‌آنکه این‌ها دستوراتی روشن از جانب خداوند متعال برای مادران و زنان مؤمنان است.

و نیز خواستار بیرون آمدن زن در «جامعه» به‌صورت بی‌حجاب و «آزاد» و بدون قید وبند شدند با این‌که این، امریست که خداوند ﷻ به‌صورتی صریح در آیات روشن از آن نهی نموده است:

﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ﴾[1] «و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن برای انجام آن‌ها را اجازه داده است از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ﴾[2] «ای پیامبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که رداهای خود را جمع وجور بر خویش فروافکنند».

﴿وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَاۖ وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّۖ[3] وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ﴾[4]

---

[1]. أحزاب: ۳۳.

[2]. أحزاب: ۵۹.

[3]. چنانکه معلوم است «خمار» در لغت پوشش سر است و «جَیب» در لغت پهنای سینه، است بنابراین زن مسلمان به نص این آیه سرش را با خمار می‌پوشاند و سینه‌اش را نیز می‌پوشاند به خاطر امری که از نزد خداوند ﷻ است نه از نزد مرد متحجر و خودرأیی که با خودپسندی خویش به زن ظلم می‌کند.

[4]. نور: ۳۱

«و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) فرو گیرند و عورت‌های خویشتن را (با پوشاندن و دوری از رابطه‌ی نامشروع) مصون دارند و زینت خویش را (همچون سر، سینه، ساق، گردن، خلخال و...) نمایان نسازند مگر آن مقدار (همچون چهره و پنجه‌ی دست‌ها) و آن چیزها (از زینت‌آلات، همچون لباس و انگشتری) که (طبیعتاً) پیدا می‌گردد و چارقد و روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبان‌هایشان آویزان کنند (تا گردن و سینه و اندام‌هایی که احتمالاً از لابه‌لای چاک پیراهن نمایان می‌شود در معرض دید مردم قرار نگیرد) و زینت (اندام) خود را نمایان نسازند مگر برای شوهرانشان و پدرانشان».

اما مهاجمان -در دور نخست- همه چیز را -از روی عمد- به هم درآمیختند و همه‌ی قضایا را کهنه و پوسیده جلوه دادند که دیگر وجود آن‌ها در عصر آزادی و روشنایی مناسب نمی‌باشد!

امـا در دور دوم (کـه از آن سخن خواهیم گفت) خود دین واپس‌گرایی معرفی شده است به طوری‌که می‌بایست آن را دور اندازیم تا «مترقی» باشیم!

گفتیم که مطبوعات - چه مسیحی مارونی لبنانی و چه مصری اصیل که افراد ناظر بر آن‌ها اسم‌های اسلامی دارند[1]- با توجه ویژه‌ای «قضیه‌ی زن» را دنبال کرده و حریص بودند که همیشه هیزم بیشتری بر آتش نبرد بریزند، آنچنان که حریص به تعقیب «دختر

---

[1] . مسلمانانی بودند که هیچ ربطی به اسلام نداشتند و مسلمان‌نمایانی بودند همانند "رُز یوسف" که یهودی یا مسیحی بود و خودش را "فاطمه یوسف" نامید.

دانشگاهی» بودند که مسیر «پیشرفت» خود را می‌پیمود، مسیری که در آن تمام مقدسات را زیر پا می‌گذاشت تا به «نور و روشنایی» برسد!

از جمله چیزهایی که این مطبوعات –و به‌ویژه مجلات هفتگی– بر آن حریص بودند جلوه دادن «روحیه‌ی دانشگاهی» بود.

به ذهن کسی خطور نمی‌کند که منظور از روحیه‌ی دانشگاهی روحیه‌ی پژوهش علمی و ژرف‌نگری در برداشت و شتاب نکردن در صدور احکام تا زمان اطمینان حاصل‌کردن پژوهشگر با استناد به دلایل محکم باشد، یا دیگر مفاهیمی که به ذهن خطور می‌نماید. آنگاه که «دانشگاه» و «روحیه‌ی دانشگاهی» یاد می‌شود یعنی همان چیزی که در اکثر اوقات بهره‌ی «دانشگاهیان» از آن بسیار ناچیز می‌باشد..!

بلکه «روحیه‌ی دانشگاهی» درحقیقت اقدام به اختلاط در دانشگاه بین پسران و دختران است و میزان آزادی و رهایی و خلاص‌شدن از زندانِ سنت‌های پوسیده‌ایست که در این عمل انجام می‌شود، همان سنت‌هایی که دو نیمه‌ی جامعه را از همدیگر جدا می‌کند و بین آن دو موانعی قرار می‌دهد که جلوی پیشرفت و ترقی تمام امت را می‌گیرند!

ای دختر مراقب باش که در این نبرد شکست نخوری! چون تمام جامعه چشم به تو دوخته و به انتظار نتیجه‌ی نبرد نشسته است.

مواظب باش که چشـم فرونبندی! زیرا چشم فروبستن به معنای نداشـــتن اعتمادبه‌نفس اســـت و از بقایای قرون وســـطای تاریک می‌باشـد که با این چشـم به زن می‌نگریسـت که کمتر و پست‌تر از مرد است، تا که چشم خود را فرو بندد![1]

اما تو ای پرچمدار، ســـرت را بالا بگیر تا اثبات نمایی که تو در همه چیز با مرد برابر هستی و این‌که تو در همه چیز همتا و نظیر او می‌باشی.

دو چیز بود که می‌بایست دختر دانشگاهی از آن دو «آزاد گردد»: «چشم فروبستن» و «شرم و حیا»!

همچنین می‌بایســت دختر دانشگاهی خوش‌اندام و چالاک باشد! همانند مانکن، آنچه از آن مناســـب توســـت و خوش‌اندامی تو را نمـایـان می‌کنـد برگزین و تا اندازه‌ای که می‌توانی «زینت و زیبایی خود» را آشکار نما!

مشکلی ندارد، از چه می‌ترسی؟!

آیا از دین می‌ترسی؟! و از اخلاق؟! و سنت‌ها؟!

---

[1] . چشم فرو بستن چنان‌که معلوم است از امر این دین بوده و امری ربانی برای هردوی مردان و زنان است: ﴿وقل للمؤمنات يغضضن من أبصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن إلا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن على جيوبهن ولا يبدين زينتهن إلا لبعولتهن أو آبائهن﴾ نور:۳۱. پس این امر ربطی به کم ارزش بودن و پستی ندارد! بلکه وقار و احترام برازنده‌ی (انسان) است تا به حیوانی شهوتران تبدیل نشود. و از کسانی که بیشتر پافشاری می‌کرد دختر حجاب را براندازد و چشم فرو نگیرد نویسنده‌ی صلیبی سلامت موسی بود آن هم هدفی واضح داشت. این درحالیست که کتاب‌های سیرت در مورد قله‌ی بشریت محمدﷺ روایت می‌کنند که او از دوشیزه هم باحیاتر بوده است!

بیا تا با هم دین و اخلاق و سنت‌ها را درهم بکوبیم، چیزهایی که پای حرکت تو را به زنجیر می‌کشند تا آن‌گونه که شایسته‌ی توست زیبا و خوش‌اندام و جذاب به چشم نیایی!

و همچنین می‌بایست جذاب باشی!

بنابراین از جمله صفات و ویژگی‌های زن «آزاد شده»، این است که در راه رفتن و حرکت و سخن‌گفتنش جذاب باشد!

آیا مایل نیستی که پسر رؤیاهایت، شریک آینده‌ات، جذب تو شود؟!

اگر این جذب تو نشود دیگری که جذب تو می‌شود، مهم اینست که همیشه کسی هست که به تو خیره شود و از تو خوشش بیاید و به تو علاقه پیدا کند!

بدین ترتیب «دختر دانشگاهی» در راه رفتن و حرف‌زدن خود شروع به ناز و ادا و اطوار کرده و اخلاقش از هم فروپاشید[1] و این، اساس عنوان «زن مدرن» یا «آزادشده» گشت که خیابان را پُر می‌کند،

---

[1] . خداوندﷻ درحالی‌که مادران مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲] «ای همسران پیامبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند». حال‌آن‌که آن‌ها همسران رسول‌خداﷺ و مادران مومنان بودند و در بهترین دورانی بودند که جامعه‌ی اسلامی در آن به قله‌هایی رسید که بشریت در هیچ یک از نسل‌های خود چه قبل و چه بعد از آن، به آن قله‌ها دست نیافت، حال دختری که از اسلام چیزی جز اسم آن‌را نمی‌شناسد چگونه است، با جامعه‌ای که از اسلام به دور است؟ آیا این ارشادات مسموم جز یک نتیجه چیزی در بردارد: این‌که جامعه را از هم فروپاشد و هرآن‌چه از دین و اخلاق و سنت‌ها باقی مانده را از بین ببرد؟

در نتیجه خیابان در فتنه‌ای خروشـــان و ناآرام موج می‌زند و همین هم مورد نظر است!

امـا خـانه! آخرین چیزیســـت که دختر دانشـــگاهی به فکرش می‌رسد.

خانه برای دختر به صـــورتی نفرت‌انگیز و چندش‌آور توصـــیف شـــد تـا این‌کـه ماندن در آن ننگ و عاری گشـــت که هیچ دختر دانشگاهی تاب نمی‌آورد به آن ننگ راضی باشد.

خانه درحقیقت زندان، تنگنا، تاریکی، عقب‌افتادگی، واپس‌گرایی، «دوران حرمســـرا»، ســـنت‌های پوســـیده و قرون وســـطای تاریک و دیکتاتوری مرد و فلج‌کردن جامعه و به عقب‌کشاندن آن است!

براســـتی که دختر دانشـــگاهی علم می‌آموزد تا ســـر کار برود، نه این‌کـه در خـانـه بمـانـد آن‌گونـه کـه مادربزرگ نادان، عقب‌مانده، واپس‌گرا و اســـیر در زندان سنت‌ها و برده‌ی مرد در خانه می‌زیست و می‌مرد.

هنگامی‌که کار می‌کند شخصیتش رشد می‌نماید و انسانی پخته و باتجربه می‌شود!

امـا زمـانی کـه در خـانـه بـاقی می‌مـانـد، برای چه چیزی باقی می‌ماند؟! برای پخت و پَز و بشـــور و بســـاب، یا برای این‌که حامله گردیده و بچه‌دار شـــده و شیر بدهد، چه ننگی!! این امر - اگر اتفاق هم بیفتد - نمی‌بایست زن را از کار بازدارد چون زن «مدرن» بر این مشـــکل فایق آمده و بین زندگی زناشویی و کار، سازگاری به‌وجود

آورده است و دیگر چیزی نیست که مانع کارکردن او بعد از ازدواج شود.. اما قبل از ازدواج تنها کار است و بس!

ما اینجا به بررسی این نادانی نمی‌پردازیم و نیز تأثیرات ناشی از «مردانه‌کردن زن» در اروپا و فاسد نمودن فطرت وی و متنفرکردنش از این‌که بر فطرت خود یعنی همان که خداوند ﷻ او را بر آن آفریده و کشاندن او به رهایی از تمام ارزش‌ها و اقدامات متعلق به زنانگی‌اش (و متمرکزنمودن تمام زنانگی وی در دید پلید و دیوانه‌وار لذتهای جنسی) و سوق‌دادن او به سوی تقلید و همانندی مرد و آموزش او بر روشهای مردانه و جهت‌دهی‌اش به سمت کار و نه خانه را بررسی نمی‌کنیم!

ما در این‌جا به بررسی این نادانی نمی‌پردازیم و برای ما همین کافیست تا اشاره کنیم به این‌که همین زن اروپایی دارد از نادانی خودش به ستوه می‌آید و شوق بازگشت به خانه و فطرت خود را دارد و دارد درک می‌کند که این بازی‌ها به نفع او نبوده است.[1]

بلکه ما فقط –در کشورهایمان– مسیر خارج‌نمودن امت اسلامی از اسلام و تمرکز برنامه‌ریزان بر «قضیه‌ی زن» را دنبال می‌کنیم؛ چون آن‌ها می‌دانند که قضیه‌ی زن از کارآمدترین ابزارها در رسیدن به هدف مورد نظر است.

---

[1] . این مسائل را در چند کتاب مورد بررسی قرار داده‌ام از آن جمله "الإنسان بين المادية والإسلام" و "منهج التربية الإسلامية" بخش دوم و "مذاهب فكرية معاصرة"، و این‌جا بررسی دوباره آن نمی‌گنجد پس تنها این مختصر برای ما کافیست.

تنها روزنامه‌ها نبودند که دست به کار شدند، اگرچه آن‌ها از مهمترین ابزارها بودند اما داستان و نمایشنامه و سینما و رادیو، تمامی آن‌ها ابزار بودند.

اما قصه و نمایشنامه -همان‌طور که انتظار می‌رفت- با ترجمه کار خود را آغاز کرده و با تألیف به پایان رسید.

اما سینما در مدت زمان طولانی پیوسته خارجی ماند تا این‌که مردم برخاسته گفتند: برای ما ننگ است که سینما و فیلم‌های «ملی» نداشته باشیم، یعنی به زبان عربی (منظورمان زبان عامیانه است!) بنابراین «تلاش‌ها» افزایش یافت تا این‌که این فیلم‌ها نیز تولید شدند.

اما رادیو، به نوعی دیرهنگام از راه رسید، اما به سرعت خود را به کاروان رسانید و در این گروه «بزرگ» مشارکت نمود.

تمام این وسایل درنهایت برای رسیدن به یک هدف دست به دست هم دادند و آن هدف هم روی‌گردانی این امت از دین و اخلاق و سنت‌های خود و ایجاد جامعه‌ای «جدید» بود که هیچ اهمیتی به ارزش‌های دینی نمی‌دهد و آن را مورد توجه قرار نداده و آن را منبع برنامه‌ی زندگی‌اش قرار نمی‌دهد و در بنای افکار و توجهات و عادتها و رفتارهای خود به آن رجوع نمی‌نماید بلکه حتی یادکردن ارزش‌های دینی -درهر زمانی- یادکردن تمسخر و استهزاء و اهانت است.

ما اینجا نیاز نداریم که از این وسـایل (به‌ویژه بعد از اضافه‌شدن تلویزیون و ویدئو به آن‌ها) و از اثرات ویرانگرشـان در زندگی این امت سـخنی بر زبان بیاوریم؛ زیرا این واقعیتی ملموس اسـت که مردم هر روز و در هر لحظه شاهد آن هستند و با چشم خود اثرات آن را بر پسـران و دخترانشـان مشـاهده می‌کنند و با چشـم خود می‌بینند که چگونه جلوگیری از اثرات هلاکت‌بار آن‌ها و پیشـگیری پسران و دخترانشان از این تأثیرات عاجز و ناتوانند.

ما تنها «نمونه‌هایی» گذرا را ذکر می‌نماییم که ممکن است تصور برنامه‌ریزی‌ای را که در پس اجرای آن نهفته است مشخص نماید.

«رُز یوسـف» در خاطرات خود -درحالی‌که قبل از مشغول‌شدن به روزنامه‌نگاری و چاپ مجله‌ای به نام خودش به کار بازیگری در نمایشنامه می‌پرداخت- نوشته و می‌گوید: که او خواستار کمک مالی از دولت مصر برای تئاتر خود شد حال‌آنکه مصر در آن زمان تحت سلطه و نفوذ مستقیم انگلستان بود، پس نماینده‌ی عالی انگلیس (که حاکم حقیقی مصـر در آن زمان بود) به او توصـیه کرد که به روستا برود و تئـاتر خود را در آنجـا به نمایش بگذارد، که اگر این کار را انجام دهی فوراً به تو کمک مالی می‌رسد![1]

هدف واضح است.

روستای مصری در آن وقت عموماً «مسلمان» بوده و بقایای دین و اخلاق را حفظ نموده و به‌شـدت هم از «سـنت‌های» برگرفته از

[1] . این امر برای ما بیانگر حرص گروههای بازیگری در آن وقت است بر این‌که روستاها را درنوردند، با وجود کم بودن کسانی که (هنر) را در آن زمان می‌فهمیدند.

اسلام (بدون در نظر گرفتن برخی انحرافات که به آن وارد شده) محافظت نموده و از میان سنت‌ها که روستاها -بویژه در منطقه‌ی صعید مصر- آن را بیشتر حفظ نموده قضیه‌ی حجاب و پاکدامنی و قضیه‌ی ناموس و قضیه‌ی مراقبت از زن عموماً از بی‌بند وباری و بداخلاقی و خودسری بود!..

باقی ماندن روستا به این صورت بدون شک مانعی بر سر راه برنامه‌ریزان بود؛ چون بیشتر مصریان روستایی بودند. و اگر تنها پایتخت فاسد می‌شد و روستا هرچند در محدوده‌ی سنت‌ها، سالم می‌ماند این طرح و برنامه نتیجه‌ی کاملی در بر نمی‌داشت و این مانع، کار برنامه‌ریزان را به درازا می‌کشاند و مقدار زیادی از وقت و تلاششان را به باد می‌داد (درحالی‌که رادیو و تلویزیون هنوز ایجاد نشده بود) به این دلیل است که نماینده‌ی عالی‌رتبه‌ی انگلیسی به «رُز یوسف» -که حقیقت او و حقیقت نقش وی را می‌داند- توصیه می‌کند که به روستا برود شاید تئاتر و نمایشنامه‌هایش اندکی روستا را از سنت‌های استوارش منحرف کند تا این سنت‌ها همانند یخ به حالت «ذوب» درآید. و در امور گشایشی حاصل شود.[1]

---

[1] . تعجب نمی‌کنیم هنگامی‌که مشاهده می‌نماییم نویسنده‌ی یهودی آمریکایی (مرو برگر) در کتاب خود "دنیای معاصر عرب" که در سال ۱۹۶۲میلادی چاپ شد بیان می‌کند که می‌بایست شهر (تجربه‌ی تمدنی خود را) به روستا و بیابان منتقل نماید، بعد از اینکه -به روشنی- اقرار می‌کند که تاثیر اسلام در شهر ضعیف گشته اما کماکان در روستا و بادیه قدرتمند باقی مانده است! و همچنین از حرص جمال عبدالناصر در رساندن برق به روستای مصری -به‌ویژه منطقه‌ی صعید- از طریق تولید نیرو بوسیله‌ی سد عالی تعجب نمی‌نماییم برای این‌که اهالی روستا تلویزیون تماشا کنند! و نیز از حرص او -در جنگ خود با یمن- در وارد کردن تلویزیون به یمن به شگفت نمی‌آییم!

نجیب ریحانی بازیگر با استعداد طنز است و آن‌گونه که منتقدان تئاتر می‌گویند صاحب «یک سبک مدرسه‌ی» بازیگری. اما او یک صلیبی است که صلیبیت خود را فراموش نمی‌کند، اگرچه آن را در پرده‌ی «هنر» پنهان نموده است بلکه صلیبیت او از طریق هنر به اوج خود می‌رسد بدون این‌که مردم از این امر آگاهی یابند؛ زیرا که آنان مجذوب مهارت تاثیرگذار هنری‌اش شده‌اند پس درحالی‌که آن‌ها سرمست و شیفته هستند تأثیر پنهان را دریافت می‌کنند و در پس تأثیر، به دنیای دیگری می‌روند.

او یک فیلم سینمایی دارد[1] که در آن معلم زبان عربی و زبان عربی را مکارانه - و بدون شک، هدفمند- به باد مسخره می‌گیرد، او معلم زبان عربی را بینوا و مسکین به تصویر می‌کشد طوری‌که تمام موضع‌گیری‌های او باعث مسخره‌کردنش می‌گردد و نزد کسی دارای احترام نمی‌باشد و دختری طناز و ظریف را وادار می‌کند که تلاش نماید متنی عربی در درس قرائت را بخواند اما از دختر اشتباهاتی خنده‌دار سر می‌زند -که جمع غافل را به خنده می‌آورد- ولی او در این ماجرا به شکلی پیش می‌رود که به بیننده القا می‌کند این دختر معذور است چون فهم چنین زبانی برای انسان سخت است! و دانش‌آموز توان فهم آن را ندارد هرقدر تلاش به خرج دهد!

جورجی زیدان یکی از موسسان دارالهلال (همراه برادرش إمیل زیدان) دو تن از مسیحیان مارونی لبنانی هستند که به سمت راه‌اندازی روزنامه‌ها در مصر رفتند. اما جورجی زیدان -افزون بر

---

[1] . اسم آن غزل دختران است.

روزنامه‌نگاربودن- قصـــه و روایتهایی «اســـلامی» می‌نوشـــت که به رویدادهای تاریخ اســـلامی در لباسی فنی و هنری می‌پرداخت و در روایت‌هایش به چند رویداد تاریخی پرداخته است، و او در مهارت فنی دســـتی داشـــت - حداقل نســـبت به دوره‌ی خود- طوری‌که خواننده را وامی‌داشت روایت‌هایش را با شور و اشتیاق دنبال کند.

راستی او چگونه به رویدادهای تاریخ اسلامی می‌پرداخت؟!

بدون این‌که یکبار هم فراموش کند مســـلمانان را در موضـــعی «اســـلامی» به تصـــویر می‌کشـــد که نه تنها در مســـلمانان افتخار به بزرگـــان اســـلام بلکـــه تحســـین و تقـــدیر و احترام آن‌هـــا را هم برمی‌انگیزد..

آن‌ها یعنی مسلمین یا در شادی و خوش‌گذرانی و شهوترانی چه شـــهوت جنســـی یا مالکیت و چه شهوت مال، غوطه‌ور هستند و یا موضـــع‌گیری‌هایی جدی می‌گیرند که تعجب‌برانگیز می‌باشـــد زیرا یکی از «اهـــل کتـــاب» -یهودی یا مســـیحی- هســـت که آن‌ها را راهنمایی کرده یا برای آنان برنامه و نقشـــه می‌ریزد و پشـــت آن‌ها ایســـتاده و به آنان در اجرای نقشـــه کمک می‌کند! و اگر این یک نفر از اهل کتاب در صـــحنه حضـــور نداشت مسلمانان غرق در بازی و خوش‌گذرانی و اختلاف و بگومگوها و دسیسه‌های حقیرانه‌ی خود بودنـــد و خود را هلاک می‌کردنـــد، و این چـــه هنگـــام اســـت؟ در

زمان‌هایی که مسلمانان در زمین بیشترین قدرت را داشتند و دنیا مطیع و تسلیم آن‌ها بود!![1]

گروهی از داستان‌نویسان و نمایشنامه‌نگاران و سینماگران در موضوعی مشخص تخصص می‌یافتند که به‌شیوه‌های مختلف تکرار می‌شد و خلاصه‌اش این است که یک دختر -غالباً دانشگاهی و عموماً یک دانش‌آموز- «دوستی» دارد! که بین آن دو -در اشکال مختلف!- اتفاقاتی به وقوع می‌پیوندد سپس دوست او برای ازدواج با وی پیش قدم می‌شود اما پدر ومادر دختر -که غالباً روستایی و عموماً واپس‌گرا و سنتی هستند- جواب رد می‌دهند، یا برای این‌که پدر و مادر با عقلیت عقب‌مانده‌ی خود شخص معینی برای دختر درنظر گرفته‌اند، یا به این دلیل که آن دو -به‌خاطر حرصشان بر سنت‌ها- احساس می‌کنند که دختر به آن پسر تمایل دارد و به همین سبب به او جواب رد می‌دهند، سپس داستان یا نمایشنامه یا فیلم با پافشاری دختر به صورتهای مختلف بر موضع خود ادامه می‌یابد که کمترین صورت آن پافشاری، جواب رد به خواستگاری است که پدر ومادرش به او پیشنهاد می‌کنند و شدیدترین صورت، ترک خانه و فرار به همراه «دوست» خود است، و در هر حالتی امر با انجام آنچه دختر بر آن پافشاری نموده و رضایت پدر و مادر و تسلیم‌شدن آن‌دو در برابر دختر مترقی، و تسلیم در برابر واقعیت و

[1] . متأسفانه "مولفانی" که به "نمایشنامه‌ای کردن" رویدادهای تاریخ اسلامی در رادیو و تلویزیون گرایش داشتند در ابتدای امر به سوی کارهای جورجی زیدان متمایل می‌شدند! و اگر در آنها به خواسته‌ی خود نمی‌رسیدند مرجع دیگری را جستجو می‌نمودند!

یا قانع‌شدن مخصوصاً مادر، و تلاش وی برای قانع‌نمودن پدر به این‌که آن‌ها اشتباه می‌کردند و دختر بر حق بوده به پایان می‌رسد.[۱]

گروهی از نویسندگان -در بعضی اوقات[۲]- در گفتن این سخن تخصص یافته‌اند که جامعه در آن هنگام که پایبند سنت‌ها بود نیز از جرم و گناه اخلاقی پاک و سالم نبوده است و زنا و فاحشه زیر پوشش حجاب انجام می‌گرفت و این سخن را در جواب کسانی بود که می‌گفتند: بی‌حجابی و اختلاط، حتماً به فروپاشی اخلاقی منجر خواهد شد.

جامعه -هر جامعه‌ای هرچند هم که پایبند باشد- از وقوع جرم و گناه در امان نمی‌ماند و این یک حقیقت است.. و برای اثباتش همین بس که زنا و فاحشه در جامعه‌ی رسول‌خداﷺ هم اتفاق افتاد. اما نشانه‌ی تکبر و غرور شدید است اگر گفته شود تا زمانی که اینجا و آنجا زنا و فاحشه روی می‌دهد دین هیچ فایده‌ای ندارد، و نیز اخلاق و سنت‌ها فایده‌ای ندارند، و آموزه‌های اخلاقی هیچ فایده‌ای ندارند! چون فرق و تفاوت زیادی وجود دارد بین جامعه‌ای که در آن جرم و گناه روی نمی‌دهد مگر انحرافاتی محدود که محکوم می‌گردد و هنگام روی‌دادن با مجازات بازدارنده روبرو

---

[۱] . طبیعتا موضع اسلام در این قضیه ذکر نمی‌شود زیرا هدف، اصلاح به نام اسلام نیست بلکه به نام پیشرفت و آزادی و شوریدن بر ضد اسلام است! علاوه بر این اسلام هرگز به رابطه‌ی موجود بین پسر و دختر قبل از ازدواج راضی نمی‌گردد حال‌آن‌که این رابطه مشخصا موضوع (دعوت) در داستان و نمایشنامه و فیلم است!

[۲] . شاید امروز در مصر دیگر به این موضوعاتی که دورانش به سر آمده پرداخته نمی‌شود، اما کماکان در مناطق دیگری از جهان اسلام به‌کار گرفته می‌شود، یعنی جاهایی که در آن‌ها سنت‌هایی به جا مانده که قصد از بین بردن آن‌ها را دارند!

می‌شود، و بین جامعه‌ای که در زنا و فاحشه موج می‌زند حتی عفت و پاک‌دامنی در آن انحرافاتی زشت و محکوم‌شده به شمار می‌رود!

احسان عبدالقدوس در یکی از ارشاداتی که آن را در مجله‌ی «رزُ یوسف[۱]» منتشر می‌کرد نوشته است: از تمام دختران می‌خواهم دست دوست‌پسر خود را بگیرند و پیش پدر خود بروند و به او بگویند: این دوست‌پسر من است!

أنیس منصور در یکی از مقالات خود در اخبارالیوم نگاشته است که به یکی از دانشگاه‌های آلمان رفته و در آنجا پسران و دختران را مشاهده کرده که زوج زوج روی چمن‌های محوطه‌ی دانشگاه نشسته‌اند. او می‌گوید: به خودم گفتم: کی این صحنه را در دانشگاه إسیوط مشاهده کنم! تا دیدگان اهل صعید آن را مشاهده نمایند و به آن عادت کنند!

این‌ها مواردی، جدای از هزاران و بلکه میلیون‌ها عکس مستهجن و نیز آوازهای[۲] غیراخلاقی و افکار عریان و لطیفه‌های مبتذل‌اند که روزنامه‌ها و مجلات و رادیو و سینما و تلویزیون را پُر کرده است.. و نیز هزاران و بلکه میلیون‌ها جسم برهنه در همه‌جا، در خیابان‌ها و دفاتر و وسایل حمل ونقل و سواحل در فصل تابستان. حال بماند پستی و رذالتی که سینما و رادیو و تلویزیون در نفوس بینندگان و

---

[۱] . رزَ یوسف مادر احسان عبدالقدوس است.

[۲] . متاسفانه بعضی گروه‌های منتسب به اسلام هستند که آواز و موسیقی را با وجود آیات و نیز احادیث صریح و صحیح بسیار در نهی از موسیقی، حلال می‌دانند و با این کار خود چه بدانند و چه ندانند جوانان را درنهایت به سوی همان ترانه‌های غیراخلاقی می‌کشانند. (مترجم).

شنوندگان خود منتشر می‌نماید، پستی و رذالتی که افراد را به سوی چیزی جدی و باارزش متوجه نمی‌سازد چه برسد به این‌که به سوی خداوندﷻ و روز آخرت یا جهاد در راه خدا متوجه گرداند!

تنها «قضیه‌ی زن» و فساد اخلاقی ناشی از آن نبوده که در قطع ارتباط جامعه با ریشه‌های اسلامی خود به کار گرفته شده است بلکه تلاش صرف‌شده، تمامی میدان‌ها را بدون استثناء شامل شده است هرچند که «قضیه‌ی زن» و فساد اخلاقی ناشی از «آزادشدن» او، از کارآمدترین وسایل در قطع این ارتباط بوده است.

پایان

آزادی زن

اگر زن در سایر جوامع و در میان ملل و فرهنگ‌های مختلف، نیمی از جامعه است، در تفکر اسلامیِ راستین، «رکنی» از نهاد بشری است که بدون «وجود» و «حضور» معنادار وی نظام حیاتِ انسانی آشفته، درهم ریخته، و اساساً نامیسَر است.

زن در این تفکر، به سان مدرسه‌ای است که هر یک از اعضایِ جامعه بنا به سطح خاص خود در دامن وی آموزش خاصی می‌بینند و اگر قرار باشد که درِ مدرسه بسته باشد، چه کسی می‌تواند از آن درسی بیاموزد؟

لذا آزادسازی زن، در اصل تلاشی است برای بازیابی هویت انسانیِ جامعه‌ی بشری؛ تا بتوانند با نگاهی انسانی به یکدیگر در راستای اهداف و مقاصد والایِ بشری و به این صورت یکی از آیات الهی عیناً تفسیر و تأویل گردد.

ناشر

ISBN 600-6840-87-1
9786006840871
انتشارات آراس
Aras Publication